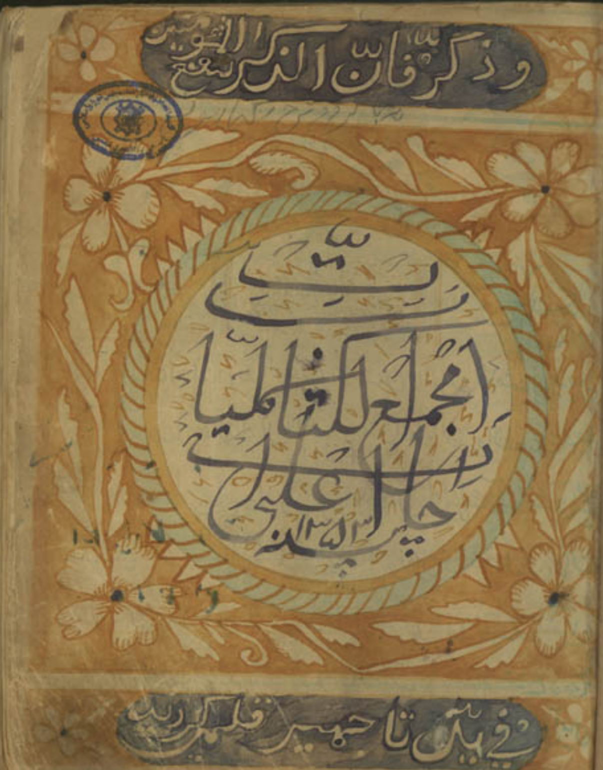
ش ۲۱۰

۱۹۲۸۶
۲۱۱۴۵۱



الحمد لله الحنان المنان ذي الفضل والاحسان والكرم والامتنان مبين
البين ملهم البيان خالق الجان والجنان رازق اهل الخير والطغيان جاعل
الزمان والمكان باسط الارض بالاركان فاطر السماء بلا شك البنيان
نحمده عن القلب واللسان ونشكره في كل حال وزمان ونشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شريك له شهادة فاصلة بين اهل الجنة والنيران
ووسيلة موصلة الى الرحمن ونشهد ان محمدا عبده ورسوله الشفيع لاصحاب
الجرم والعصيان مقبولة الشفاعة عند السبحان صلى الله عليه وسلم وعلى آله الطاهرين آمين

اما بعد بدان ایها الطالب العلم داین لتاب بر چند قسمت است قسم اول انیست

بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الله الملك القدوس سبحان ذی الملك والملكوت سبحان
ذی العزة والعظمة والقدرة والهيبة والكبرياء والجبروت سبحان الملك الحي الذي
لا ينام ولا يموت سبوح قدوس ربنا ورب الملائكة والروح لا اله الا الله ۳
استغفر الله نستغفر الله اللهم انا نسئلك الجنة ونعوذ بك من النار يا مجير من النار
نجنا من النار برحمتك بحرمت شهید المختار و آله واصحابه الاطهار برحمتك یا ارحم الراحمین
سبحان الملك الحنان سبحان الملك المنان سبحان الملك الديان سبحان الملك البي
اهلا مرحبا یا شهر رمضان شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن شهر رحمت والمغفرت
والاحسان شهر التراویح وتسبیح وختم القرآن لا اله الا الله ۳ نستغفر
اللهم یا مقلب القلوب والابصار ویا فالق الليل والنهار ونور قلوبنا بنور معرفتك
فتك یا عزیز یا غفار یا جلیل یا جبار یا کریم یا ستار یا رحیم یا رحمن یا الله یا الله
حیف ماه رمضان آمد و رفت حیف کریم دیدن آمد و رفت از برای صلاحی کار ما آمد بود حیف حیف تعجیل کند

این دعا در ماه مبارک رمضان بخواند گذشت دراوایت	ایضاً فاتحه دعاء بعد از نماز انیست ایها الطالب	دائم با الخیر دعاء ماه مبارک رمضان

بسم الله الرحمن الرحیم خوشنودی ذات الله مقبول طالبان درگاه روح پاک جمله نیکان ارواح جمله شهیدان اهل
ایمان ارواح مقدس بزرگان پیران پیران و ... خیابان در هر محل که از اهل ایمان گو دیدن بزرگ فاتحه
تحفه که بینهمان را آن قدیم حو را آدم و ز آدم بعد زین دم خوشنود و الدین برادران و خاهران
واستاذ استاذان و کافه اهل ایمان و روح جمله ایشان را شرم و خوشنود گردانیم
یک بار فاتحه سه مرتبه بطریق نیز مع الصلوات ختم باد و السلام برحمتك یا ارحم الراحمین

و له ایضاً دعاء وختم

ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاكتبنا مع الشاهدين اللهم ارزقنا خير الدارين وادفع عنا
شر الدارين وارزقنا شفاعة خير المرسلين آمين يا رب العالمين الحمد لله الذي في السماء عرشه
والحمد لله الذي في الارض قدرته والحمد لله الذي في جهنم سلطانه والحمد لله
الذي في القبور قضاؤه والحمد لله الذي لا مفر ولا ملجأ الا منه برحمتك يا ارحم الراحمين

دعاء عزائم چهل کاف انیست

كفاك ربك كم يكفيك واكفة كف كافها كالكمين كان من كلكا تكر كر كلكرا الكر في كبد تحكي مشكشكة
لكلكلك لكلكا كفك ما بيبه كفا في الكاف كوسبه يا كوكب كنت كان يحكي كوكب الفلكا كوفي برحمتك

دعاء عزائم چهل قاف انیست

قادر ربي قدر وقتي وفقهقر اقول لقهر قار مع قرقتين في قوفين بحق قلاس القطب
القمقام القنا قين فقر قريوي تقبل قبوي قرب قدس عن القرآن قيا حيوم قوقا
فها في قيقان بققفقة فقفقة وقطاطيب فتشيح منه فقفقنا يا قهار فقهم عن
القوم الظالمين يا الله برحمتك يا ارحم الراحمين بحجت عزائم بخوانند

معلوم روح حیوان بدان

بدانکه روح بر پنج قسم است روح القدسی روح الایمان روح الشهوه و روح القوه
روح المدرج روح القدسی حال انبیاست روح الایمان حال مومنین است کفار را این ار روح
نیست و مراد از روح قل الروح من امر ربی جسم لطیف که انسان زنده باشد بوا ایضاً
او است معنی روح نور وطن و علم و علو و تقاء انسان شد که بر وقت آنها در وجود انسان

ن باشند انست ان | ایضاً مسئله ذبح کردن | بدو است والاذ مرد

بدانکه ازین ۲۵ امر تعلق بذبح دارد واجب ۱۳ سنت ۵ مکروه ۷ اقرار ربست واجب اقل
تمیز بودن ذبح طفل غیر ممیز حلال نیست ۲ عاقل بودن ۳ قصد اشتن ذبح را ست و ثغنه
و بیهوش حلال نیست ۴ مسلمان بودن ۵ حیوانیکه بال ذبح باشد که شتر و مرغ حلال نیست
۷ ذبح را عضو او را با آهن مثل شمشیر و تیر تیزه بر بیان در حال اختیار و در اضطرار هر چه بر
شتر و دنبه و دلدان و ناخن نه بود حلال میشود ۸ در وقت کشتن ۹ حرام نه بود ۹ چهار
احضای عضو او را یکدفعه نبرد ۱۰ حیوان وقت ذبح حرکت کند خون معتدل بیرون آید
۱۱ آخر دل حیوان بسبب کشتن باشد ۱۲ اگر حیوان شتر باشد نحر کنند و اگر گاو و گوسفند باشد ذبح کنند
واما ۵ سنت انیست اول نحر کردن شتر را ستاده ۲ بستن هر دو دست و هر دو پای
گاو و دم او را رها کنند ۳ رو بقبله بکنند وقت ذبح کردن بسته کنند و یکپای او را رها کند ۴
شرادان بود بعد از ذبح ۵ به تعجیل کشتن واما ۷ امر مکروه انیست اول بو یدن تیغ را تحتان
پیش از بیرون رفتن روح ۲ بوسه بکنند ذبح پیش از سر و انداختن ۳ خواکوردن سر در
وقت ذبح از رو بدگری بعضی از علماء است این فعل و گوشت را حرام میدانند ۴ گردانیدن کارد
در وقت ذبح بالعکس تیغ برید ۵ کشتن حیوان را در پیش چشم حیوان دیگر ۶ ذبح
نمودن در شب بدون احتیاج ۷ ذبح نمودن روز جمعه والله اعلم تمام شد این مسئله

این دعای خطبه | بسم الله الرحمن الرحیم | نکاح مبارک شد بخوانند کل

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله و اصحا
به اجمعین الحمد لله الذی جعل النکاح سنة سنیة بین الانام و فضل قاطعا و فرق ممیزا
بین الحلال والحرام والصلوة والسلام علی خیر خلقه و نور عرشه سیدنا محمد بعدد ما اللیالی
والایام و علی آله و اصحابه الهم مصابیح الظلام و مفاتیح الکرام اما بعد چنانچه صانع ازل و ابد
در محکم تنزیل بلسان امین جبرائیل بر خواجه مازاغ و شکوفه بلاغ فرستاد فانکحوا ما طاب
لکم من النساء مثنی و ثلث و ربع فان خفتم ان لا تعدلوا فواحدة و بموجب حدیث سید
البشر شافع یوم المحشر النکاح من سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی اما بعد شما وکیل
وکیل مطلق نافذ الحکم و جایز الوکالة از قبل نفس عفیفه صالحه بالغه راکعه ساجده
باکره یا ثیبه زین المستورات و تاج المخدرات بیبی فلان بنت فلان مدعیه
نفس موکله خود را بعقد ازدواج مثل معجل و موجل برای فلان ابن فلان بشرط زن و شوهری و نکا
ح شرعی مطابق شریعت مصطفوی و موافق مذهب نعمانیه دادید وکیل گوید داده
بودم و دادم بعد از آن بناکح گوید شما فلانه بنت فلان موکله فلان الابن عین مبلغ مذکور
معجل و موجل خواسته و قبول شما کردی گوید خواسته بودم و قبول کردم و اگر وکیل ناکح باشد
گوید وکالة قبول کردم بعد از آن دعا کند اللهم الف بینهما کما الفت بین آدم و حوا اللهم
الف بینهما کما الفت بین ابراهیم و سارا اللهم الف بینهما کما الفت بین النبی صلعم و خد
یجة الکبری اللهم الف بینهما کما الفت بین علی رض و فاطمة الزهرا اللهم طول عمرهما
و طیب نسلهما و بارک فیهما برحمتک یا ارحم الراحمین مبارکباد

نوع دیگر ایجاب قبول بجهت خطبه نکاح
بسم الله الرحمن الرحیم وفقک الله

انکحت

آن سرور انبیای محمد	پیغمبر آخر زمان را
با جمله مهاجر بن انصار	ازواج جمیع خود بگان را
مارا ز کرم بده تو توفیق	خدمت کنیم جمع آلان را
بخش از کرم تو ذهن کامل	این جمله ضعیف کودکان را

باب جنازه

ز زیر قدم تا به بالای سر	ازار لفافه شد معتبر
ز اصل عنق تا به قدم	قمیص بلا جیب و خریز بیخ
هرگز شرعی بوده طول خمار	عرض او ای جان سینه تر شمار
طول خرقه شد که از نخ ای نور عین	عرض اش از زیر بغل تا کبتین

فاتیه | نماز جنازه

تو که خواهی چون کنی در شفیع اول	بحلال و تحیه ثنا و درود دعا میکن
تو و عمل تو که گفتست مصطفا انه او	بو یوسف اصل اتر دیو مبطل نماند

فاتیکونن | بگو گفتند

حق نصاب گو گفتند انها تو گوید بینش کم

مشق کتاب ... ١٣١٠

عدد ۸ صفات ثبوتیه ۸

بصفاتیکه داده الله و خبر	علم و قدرت حیات سمیع و بصر
هم کلام ارادت و تکوین	که ثبوتیه بود علی التعیین
هست این هشت ثبوتیه بیچون	بی عیب از عیب و شرک پاکست او

در بیان نام چهار یار بهشتی را

ده یار بهشتی اند قطع میدان	ابوبکر عمر علی و عثمان ابوبکر عمر علی عثمان
سعد است و سعید و ابو عبیده	طلحه است و زبیر و عبدالرحمن

ازواج مطهرات نبی صلعم

نه جفت نبی که پاک بودند همه	چون عایشه و خدیجه و محترمه
بام حبیبه حفصه بود و زینب	میمونه و سوده صفیه ام سلمه

از بیان نام فرزندان نبی صلعم

قاسم است اول فرزندانش	زینب است دختر والیش زادش
بعد از آن گشته تولد طاهر	اند پس از وی ام کلثوم ظاهر
پس رقیه فاطمه این چهارش	از خدیجه است اند الی الکلش
بنگر ابراهیم است از ماریه	زوجه تا شدند و راقبطیه
فوت شدند و نبی را فرزند	نا طمع حالد نبی روز یکی

اگر کسی وصف ایمان ندانند حکم او چیست

چیست ایمان بدل علی التحقیق	نجد و رسول او تصدیق
وصف ایمان کسی ندانند	نیست مومن بها جهالت قبلت
این سخن هست در فصول عمار	بعد ازین گو و در عقاید بای

معنی علم الاسلام

ارکان

انکحت نفس موکلتی لموکلک علی مهر المعین المعلوم و از طرف مرد گوید قبلت النکا
ح لموکلی علی مهر المعین المعلوم از طرف زن گوید زوجت نفس موکلتی لموا
کلک علی مهر المعین المعلوم و از طرف مرد گوید قبلت النکاح لموکلی علی ا
مهر المعین المعلوم ایضا از طرف زن گوید متعت نفس موکلتی لموکلک علی
مهر المعین المعلوم و از جانب مرد گوید قبلت النکاح و التمتع لموکلی علی مهر
المعین المعلوم و از طرف زن گوید زوجت نفس موکلتی وا[illegible] نکحت و متعت
نفس موکلتی لفلان ابن فلان علی مهر المعین المعلوم از طرف مرد گوید قبلت
النکاح لموکلی علی مهر المعین المعلوم از طرف زن گوید [illegible] انکحت ایاها له
از طرف مرد گوید قبلت لها له از طرف زن گوید قد وقع الایجاب منی و کالت عنها
و از طرف مرد گوید قد وقع القبول منی و کالت عنه خطبه عقد نکاح تمام شد

ایضا بجهت قباله نکاح نویسد

هو المولف بین القلوب سبحان الله خیر الاسماء الحمد لله الذی جعل النکاح
والطهور و حرم الزنا و الفجور و الصلوة و السلام علی خیر خلقه و نور عرشه محمد
و علی آله و اصحابه اجمعین اما بعد فقد وقعت المناکحة المبارکة الشرعیة بین
السامی کاملی فلان ابن فلان
والمنکوحة الی المستورات فلان بنت فلان
راشده ایمان فلان ابن فلان
علی الوکالت فلان ولد فلان ابن فلان ثقت یا الخ

ایضاً قباله طلاق نامچه

غرض از تحریر و مقصود از تسطیر این کلمات واضحة الدلالات آنست که حاضر گردید فلان ولد فلان من طایفه فلان در حالت صحت بدن و عقل کامل و بهوش خود مستقیم بود در زوجه مدخوله خود مسمات بی بی فلان بنت فلان را برضای خود برغبت خود بلا اکراه و اجبار طلاق ثلاثه نمود و بقیه تفریق فی وقت طلقت نمود و جاری کرد بصیغه که زوجه از طلقت موطوئه طلاقه گردید و زوجه مسمات مزبور هم برضای خود بلا اجبار و لا اکراه دین که داشت بوزح رتبه فلان از مهر و غیره در گذاشت و از این تاریخ باختیار خود شد از عده سه ماه را بگذراند از آنکه خود شوهر نماید طلاق قاطع مرعی و شرعی و کان ذالک بمحضر من المسلمین این چند کلمه لازم بود قلمی گردید فقط اگر غیر عقود از من بعد اگر ادعای بکند و گیر بکند عاطل و باطل و از درجه اعتبار ساقط فقط نامه مخصوص فواید بود

ایضاً بجهت طلاق نامچه

حاضر گردید عالیقدر فلان ابن فلان و بعد الحضور در حالت صحت مزاج و ثبات عقل برغبت و رضای خود از الجبر و الاکراه مطلقه رجعی یا خلعی یا بائین یا ثلاثه نمود علیحده بناه فلان بنت فلان که زوجه مدخوله یا غیر مدخوله بود بوضع بذل اطهر و لفظ طلقتها یا طالقتها بزبان جاری کرد و خود خارج گردید زوجه او را از عهده و بشارت حقوقات شرعی که بزوجه زوجه خود داشت در گذشت و نفقه لا یجتنب و اجرای صیغه طلاق بالعربیه و الفارسیه شد زوج و زوجه بخوبی و رضامندی از یکدیگر گذشت چنانچه از جانبین حرف بدعوی عاطل و باطل از درجه اعتبار ساقط و ممنوع است لهذا این چند کلمه بجهت طلاق نامچه قلمی گردید و کان ذالک فقط

بجهت اجاره نامچه قلمی گردید

باجاره داری

باجاره شرعیه قبول نمود از جای تحریر الی الغایت مدت کرشال تمام عالیقدر حاجی فلان عطار از جناب سیادت و نجابت پناه بل اعتدال دستگاه فخر الحاج حاجی محمد تاجر یک باب دکان عطاری بالجبلغ معین القدر و الوصف نقود تومان و کلیه که وجه اجاره ... اقرار قسط ماه بماه تبوی معطل لهذا این چند کلمه بر مقام شرعیه ایشان بر کال صیغه شرعیه بینهما واقع و جاری شد فی تاریخ شهر شوال المکرم سنه ۱۲۴۷

صورت حجت نامچه شرعی

حاضر و معترف شده عالیحضرت شقاوه حرتبت آقای محمد خلف مرحوم فلان و بعد الحضور اقرار صحیح شرعی نمود برانکه مبلغ نقود تومان الشرفی با حجت گرفت و ان از قرار یک تومان ... از مال حاضر خالص جناب سیادت و نجابت پناه فخر الحاج حاجی محمد تاجر قند بار بوجه دین مقرر ... و لازم شرعی ... مبلغ مزبور را از حال تحریر الی انقضا مدت شش تمام ادا و مهلت نمایند ... اعتبار ... و کان ذالک تحریر شد بتاریخ شهر شوال المکرم سنه ۱۳۴۶ اعترف بما فیه

بجهت طلب نامچه شده

طلب محمد ال اعیان جناب آقای الشرفیان فلان ساکن ارض اقدس از فلان ولد فلان طایفه تیموری ساکن ... مبلغ پنج تومان وجه رایج معموله مملکت ایران ان شاء الله ... مقرر مزبور را در عوض ... وجه مزبور ... حال تحریر الی مدت سه ماه دیگر ... تقدیم نماید ... از قرار ... تحقیقت ... و وقت التسلیم و تحقیق ... معطل ... مقام شرعی ایشان ... نمایند فقط سنه ۱۳۵۱

ایضاً بجهت قبضه الوصول

عرض میشود بخدمت حاجی الحرمین الشریفین فلان ... با تومان ... سلامت ... بخدمت ... عرض ... که فلان ... حق و اصل ... از روی نفس ذائقة الموت ... و از دار دنیا بدار بقا رحلت نموده بقای عمر شما باد ... جال ... تشریف ... تقبیر ... اخلاص ... تسلیم قلب ...

ایضاً بجهت قبضه بنویسید

خدمت آقای عبد الکریم جان ... تومان ... عرض میشود ... آیات شریفه ... در مواضع متعدده ... ذکر ... شوال دارد ... نوده ... آنکه ... اصلاح ... اطلاع ... تشریف ... تا در خدمت ... عرض ندارد

از بابت تعزیه که بنویسید اینست

هیچ طغرا نویسی ازل نام بقای جاوید بر نام زندگانی هیچ آفریده رقم نفرموده و نقاش صورت موجودات نقش حیات بر صفحه ... بقلم کل شیء هالک الا وجهه ثبت نفرموده ... کارخانه قدم ... وجود هیچ موجودی ... از عدم ... سراج قدرت ... تا فلک ... گلستان عمر ... روزگار ... ابر ... بنیاد ... و بار محنت ... مرحمت ... صبر ... این جز تسکین ...

۱۳۴۹ امروز ...	سرا ...	و باز دهم شهر ... جمعه شعبه

مخدوم مکرم محترم مهربان فلان ... تومان ... گلستان ... با اهل خانه سلامت

وصیت نامه نوشتن

و جمع ... عنایت ... عرض ... که خیال ... فلان ... شرف ... فلان ... بخدمت شما ... حرف ... ذلیل

ایضاً بجهت الالتزام نامچه

ملتزم گردیدند جماعت ... که بعد از این ... آن ... مبلغ فلان ... باشند ... که خلاف شرع ... باشد بر ...

عریضه بجهت نکاح نامچه

مقام محترم ریاست جلیله ... معروض میدارد که ... مطابق ... مطالبه ... فلان ... از ... مطابق نظامنامه قانون ... مبارک است

صورت سلح امنیت

اول ... ساله ... بسم الله ... و بعد از آن بگوید تبارک الذی بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر الذی خلق الموت و الحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا ... و بعد از آن ... عین

گوز ادوم

گر بندادی تا قیامت هست دین | از صلاة و روزه و حج و زکات
آنچه تقصیر است کرده است در حیات | جمله را بخشد خدا با این کلام

باقی هیچ جز نیست والسلام

از فضل واجب نیست مستحب جواب عطسه و جواب سلام لفظ همین کفاره
ظلوا کار باقی حقوق فوت شرعیه که در ذمه و رقبه این متوفات حاضر آمده و از
آن آن زمان بلوغ الی زمان وفات بعضی را ادا نموده و بعضی را بطریق سهو
فوت کرده الحال ولی از این متوفات از ادای حقوق دین این متوفات عاجز
آمده چونکه علمای شرع شریف مقدار چند جزو از کلام الله شریف را
که ذی قیمت است با این حاضر را شمار و لکه ور ایچ الوقت الفقرا بخشیدن
چونکه شما مسکین و مستحق میباشید با شما بخشیدیم بطریق الاسقاط و بعد از آن آن
شخص که با او بیع شده میگیند هیچ و مقدار را قبول [illegible] با شما بخشیدیم بطریق
الاسقاط آن شخص که قبول میگوید بگوید قبول کردم بنیت مذکور [illegible] بخشیدیم بطر
یق الاسقاط سه مرتبه این طریق قرآن را بگردانند و بعد از آن ختم بخوانند و دعا کنند

یارب ز کرم این است

یارب ز کرم تو مومنان را | بخشای بهشت جاودان را
بنگر بعجز و شکستگان و عجز | کن یار بهشت جاودان را
استاد ضعیف ما را بیامرز | آنگه پدران مادران را
از فضل کرم بجملهٔ کن کن | علم و خرد و تو مفلسان را
یارب تو با این غریب مسکین | بنمای کرامت و نهان را
یک فاتحه خواننده از سر صدق | خوشنود ی روح مومنان را

زنده نیست در مکین و مکان | که نه علمش بود محیط و بر آن
عدد ریگ دشت و دریا با نیها | عدد برگ ها ببوستان نیها
همه نزد یک او بود ظاهر | همه در علم او بود ظاهر
نخلد بیع اراو تش خاری | نگلد بیع مستیتش خاری

صفات ثبوتیه او تعالی ایضاً

از صفات شش یکی حیات آمد | که امام همه صفات آمد
نیع حیاتش بود نفس و تن است | بلکه او زنده بخویشتن است
او بخود زنده است و باینده | همه حی اند او بود زنده
واحد است او بذات خویش احد | وحده بی بری از شمار و عدد
گر خدا بودی از یکی افزون | یکه بجا ندی جهان بدین قانون
گو در فیض و جود او بسته شدی | تار و پود ی بفاگسسته شدی
همه عالم شدی عدم باهم | بلکه بی بیرون دنیا مدی ز عدم
بوکه را عقل خود بین باشد | پیش او این سخن یقین باشد
کاسمان و زمین و هر چه درو است | شد از جسم و جان چه کهنه و نو
نیست او را ز صانع چاره | که بود فیض او و هموار ره
خانه بی صنع خانه ساز که دید | نقش بی نقش بست خامه که کشید
هر چه آورده شد هستی بیع | باختی بقا و هستی از وی
رابعهٔ سر صفت هستی مکون ما است | انچنین عقل را شفاعت نیست
در تعبد حضور دل باید | حکایت حضرت هستی کفایت نیست

ایضاً بدان ای اخی

ای دل چه چند نگشی رگ جان بگشو | منتهای بکس حرفت نیست آورست

بیان چنانکه بشنوند آواز است | میشنوند چنانکه کس نشنیده است

ایضاً بدان عزیز من

خوش آیدت که بو بینش خود مان شمار | لهوکه بخفلت ذلت تو در مقام نیاز
بدان نه که زود ی جوی ریا باشد | نی ز بینشت کنی هست نزد اهل نیاز
بنود و خود دین دار کی روا باشد | نماز هر که با خلاص نیست نیست نماز

ایضاً دعای مناجات

یارب ز تمنا عجم لقوان گو گردان | وز نور یقین دلم منور گردان
اسباب جهان نو دیده تو گو حال | بی منت مخلوق میسر گردان

ایضاً دعا مناجات

سبحان الله بهر تخم یاد تو گی | سبحان الله کنش لیکش کار تو گی
سبحان الله لعز ذکر کن فیکون | سبحان الله سر اوجنی حاصل کن

ایضاً دعای عجول مناجات

ای خواجه اسرار محل مدح است | این درد صدا که این نکو و نه دست
یک لحظه نظری حال زار ما نکنید | احوال من شکسته بسیار زیست

ایضاً دعا و مناجات

ای خدا من الهنا حیز نخ | بو رسول شیخ الهنا حیز نخ

ای خدا تو همه و رهنما | ایضاً مناجات برگاه خدا | تو که علم کرم رهنما

الهی بعزو جلال بیکسان رسان | لطف و کرم بار و مرح بیکس
هو کس نکسی بحضرت نمینوید | جز حضرت تو ندارند این بیکسان

سوال بنده و جواب آن

بنده گفت خدا گو سوگند که باحدا | چه بنده که گوید جواب بگو کا سوال

و نشر آن اول اثر که شهید اگر بپرسند کام شهید نیست جواب بگو کار او نماز کردن و روزه ماه مبارک
و حج خانه کعبه و زکات مال وا دادند نیست او در روغ گفتن زنا کردن و غیبت کردن مال یتیمان خوردن
و انچه بدان تعلق دارد اگر بپرسند که امت کیستی جواب بگو امت محمد مصطفی ﷺ تو شدار کیستی جواب بگو
که جو شتدار حیار یار با صفا و مذهب انکه دار ی جواب بگو که از امام اعظم صاحب ملت از کدار ی جواب
بگو که از ابراهیم خلیل الله تو مسلمانی بنیت تو جواب بگو که مسلمانیست ما مسلمان را که ما مسلمانی
تکلا رسیح ما گو ایمان دار بر گواهی شاهد نیست جواب بگو زبان بازیان شما چه گواهی میدهید جواب بگو که

بکلمه طیبه که | الا اله الا الله محمد رسول الله | نسب نامه حضرت رسول اکرم ﷺ

ابو القاسم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن
مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس
بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان [illegible] الی اسمعیل بن ابراهیم علیه السلام
والناس مجمعون علی انه من ولد اسمعیل بن ابراهیم ع عبد المطلب اسمه شیبه شیبه
[illegible] خلقته علما متفقند [illegible] آنحضرت [illegible] اولاد حضرت
اسمعیل بن ابراهیم ع و عبد المطلب نام شیبه [illegible] از جهت [illegible] موی
که بود در موی او [illegible] والله اعلم از کتاب جامع الاصول [illegible] شد

نسب حضرت ابو بکر صدیق رض

ابو بکر بن عبد الله بن عثمان ابی قحافه بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره [illegible]
[illegible] النبی ﷺ السابع من اجداده یعنی کلاب بن مره فهو التیم القرشی [illegible] الاصول
[illegible] حضرت ابو بکر [illegible]
[illegible] عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف
[illegible] الاموی [illegible]

[illegible]

علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف القرشی الهاشمی

الخلیفه المرتضی | در بیان اصحاب انبیاء | [illegible]

عمر حضرت آدم ۹۳۰ سال عمر حضرت شیث عم ۷۰۰ سال عمر حضرت نوح عم ۹۵۰ سال عمر حضرت صالح ع
۱۸۰ سال عمر حضرت هود عم ۳۵۳ سال عمر حضرت ابراهیم [illegible] ۱۹۰ سال عمر حضرت اسمعیل عم
۱۳۴ سال عمر حضرت اسحق عم ۱۳۴ عمر حضرت یعقوب عم ۱۸۰ سال عمر حضرت یوسف عم
۱۲۰ سال عمر حضرت شعیب عم ۲۵۴ عمر حضرت موسی عم ۱۲۴ سال عمر حضرت داود عم ۱۰۴
سال عمر حضرت سلیمان عم ۸۱ سال عمر حضرت زکریا عم ۳۰۰ سال عمر حضرت یحیی عم
۸۰ سال عمر حضرت عیسی عم ۳۳ سال عمر حضرت محمد مصطفی صلعم ۶۳ سال تمت

سؤال از جهت مذهب اسلام

سؤال اگر پرسند مذاهب اهل اسلام چند و پیشوای ایشان کیانند جواب بگو که چهار است
اول ابو حنیفه پیشوای ایشان حضرت امام ابو حنیفه صوفی کوفی ۲ امام [illegible]
شافعی پیشوای ایشان حضرت امام ادریس شافعی اند ۳ امام مالک پیشوای ا
یشان حضرت امام مالک اند عم امام حنبلی پیشوای ایشان امام احمد حنبل اند
سؤال اگر ترا پرسند که در مذهب کیستی جواب بگو که مذهب حضرت امام ابو حنیفه کوفی
اگر پرسند که حضرت امام ابو حنیفه مذهب از که داشت جواب بگو که مذهب از حضرت امام ابراهیم
نخعی اگر بپرسند که حضرت امام ابراهیم نخعی مذهب از که داشت جواب بگو که از حضرت امام
علقمه داشته اگر بپرسند که امام علقمه مذهب از که داشت جواب بگو که از حضرت
امام ابو هریره داشته اگر بپرسند که ابو هریره مذهب از که داشت جواب بگو که از حضرت
محمد مصطفی صلعم داشته اگر بپرسند که حضرت محمد مصطفی صلعم مذهب از که داشت جواب
بگو که از حضرت ابراهیم خلیل الله داشته اگر بپرسند که حضرت ابراهیم خلیل الله
مذهب از که داشت جواب بگو که از حضرت نوح نبی الله داشته اگر بپرسند که نوح
نبی الله مذهب از که داشت جواب بگو که از حضرت شیث عم داشته اگر بپرسند شیث عم
مذهب از که داشته جواب بگو که از حضرت ابو البشر آدم عم اگر بپرسند که حضرت آدم عم مذ
هب از که داشته جواب بگو که از حضرت جبرائیل عم اگر بپرسند حضرت جبرائیل
عم مذهب از که داشته جواب بگو که از حضرت عزرائیل عم اگر بپرسند که عزرائیل عم
مذهب از که داشته جواب بگو که از حضرت اسرافیل عم داشته اگر بپرسند که حضرت

اسرافیل عم

اسرافیل عم مذهب از که داشته جواب بگو که [illegible] الی اراده الله تعالی بیچون و بی
چون حضرت اسرافیل عم و پروردگار عالمیان است که ان الله پروردگار عالم است لذا و الله اعلم

در بیان اسامی دوازده امام

امام اول شاه مردان مرتضی علی اسم پدر بزرگوارش ابیطالب اسم مادرش فاطمه بنت اسد
امام دوم امام حسن مجتبی اسم پدر بزرگوارش علی بن ابیطالب اسم مادرش فاطمه
دختر حضرت پیغمبر صلعم امام سوم امام حسین اسم پدرش علی ابن ابیطالب اسم مادرش فاطمه
دختر پیغمبر صلعم امام چهارم امام زین العابدین اسم شریفش علی اسم پدرش امام حسین
اسم مادرش شهربانو دختر یزدجرد پادشاه عجم امام پنجم امام محمد باقر اسم مبارکش
محمد اسم پدرش حضرت زین العابدین مادرش دختر امام حسن امام ششم امام
جعفر صادق پدرش امام محمد باقر مادرش فاطمه و لقب ام فروه امام هفتم امام موسی
کاظم اسم مبارکش موسی پدرش حضرت صادق مادرش حمیده امام هشتم امام رضا
اسم مبارکش علی پدرش امام موسی کاظم مادرش ام ولد امام نهم امام محمد تقی پدرش
امام رضا مادرش خیزران ام ولد امام دهم امام علی نقی پدرش امام محمد تقی مادر
ش ام ولد امام یازدهم امام حسن عسکری پدرش امام علی نقی مادرش حدیث
ام ولد از امام ۱۲ [illegible] او امام مهدی می باشد عجل الله

در بیان استخاره [illegible]

۱	چه ور فالت الف آمد مخور غم دیگر از غائب آید چه ماه بیا بینی رو عشرت شادمانی شکفته شد غنچه مقدم اگر ب آمد بفالت شادمانی	که میگوید بیابی زین خیال [illegible] اگر در دل یک غم کرده داری اگر خواهی تو با خود کرا ای بدان آگاه باش دین [illegible] نشان عیش و عشرت [illegible]
ب		

	اگر مال طلب کردی بیابی سفر خوب است بنای کار خوب است یقین میدان که غائب خود بیاید و گر بیع و شرا در خاطر است چه آمد از این نیت حذر کن اگر از بیمار میپرسی ببینی اگر بیع و شرا خواهی زیان است برو گر میتوانی صدقه کن چو ث آمد بفالت ای یگانه سفر خوب است غائب خوب خوب است نکاح و شرکت زینهار خوب است که بنده کر گریزد باز آید چه فال تو مبارک باشد ای دوست چو جیم آمد بفالت شادمان باش در این نیت که کردی جهان تو تن بیمار صحت میشود اگر غائب بود شخص باید و گر تو کم کرده باشد دلیل داری چو ح آمد بفالت باز این حال سفر در پیش داری سلامت شود در دل که گم گشته رسوا دلت پر کار میخواهد بکن زود	و گر پرسی که خواهی جای [illegible] شراکت [illegible] [illegible] تن بیمار را هیچ زیان نیست بکن کین دولت الهی نشانت و گرنه [illegible] [illegible] برو ان مرد [illegible] رود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چه بینی [illegible] [illegible] شود [illegible] [illegible] تن بیمار را صحت [illegible] دیگر گم کرده را بینی [illegible] برو عیش و طرب کن [illegible] بعیش و کامرانی در جهان باش و زان کاری که داری [illegible] اگر میل سفر داری روان باش و گر پرسی [illegible] باش بیابی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] زغائب گو [illegible] [illegible] [illegible] شرکت [illegible] که میگویم زبان دشمنان [illegible]
ت		
ث		
ج		
ح		

بکن عیش

	بکن عیش و مخور غم تو ای چو خ آمد بفالت [illegible] در این نیت مکن زینهار تعجیل از این فالت پشیمانیست [illegible] در این اندوه بیماری [illegible] برو بنشین و تو در گذر باش چو در حرف تو فال دال آمد نشان دولت اقبال [illegible] برو هر کار که میخواهی چنان کن تو از بیماری خاطر جمع میدار تو از دو دیده گم گشته [illegible] چو ذال آمد ز دولت [illegible] سفر کن [illegible] [illegible] برو بنشین کاری کن [illegible] ز دشمن [illegible] [illegible] چو را آمد بفالت کام یابی نشانی [illegible] [illegible] در این نیت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چو ز آمد [illegible] [illegible] بفال [illegible] [illegible] از این نیت حذر کن [illegible] یقین دان که بیمار [illegible]	که میباشد شود آن تو بی [illegible] ز دشمن تا توانی پرهیز باش و گر تعجیل داری در خطر باش اگر [illegible] لوئی بگذر تو الفتح که از خود با [illegible] و گرنه [illegible] [illegible] شری دولت تو را در حال آمد ترا دولت باستقبال آید که فالت نیکی است [illegible] که غائب تو آید [illegible] مخور غم که گم گشته باز آید بکام دشمنان [illegible] محمود گشته [illegible] [illegible] مشهور خوب است که از کاری [illegible] [illegible] مشو غافل [illegible] [illegible] سعادت روزی انعام یابی تو همچون [illegible] یابی ز غائب [illegible] یابی [illegible] آرام یابی در این نیت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] غائب [illegible]
د		
ذ		
ر		
ز		

زحال تو بپرسیدی نیست بسیار
چه در فال حرف شین زد الحال
نیکو بختی که فال تو شین بر آمد
سفر نیکست و تباهی کارها نیک
دادن عقد شرکت لا دوام است
اگر دعوی کنی خوش شود دل او
چه شین آمد به بدبختی نشست
اگر زین فال بگوی ترا خوب نیست
دیگر از حال بیمار پرسیدی
یقین میدان که دشمن تو ظفر یافت
چه ص آمد مکن تعجیل در کار
نیکو بیع از این فال حذر کن
سفر هم سخت است و غایب [illegible]
زعقد بیع شرکت رنج یابی
چه آید عاقبت کار تو از صبر
چه ض آمد بفال مکن کس را عقاب
ولی بیمار دارد زنده گانی
نه شود نیست الذ نیها فهم یابی
بر دشمن زار کن کوی تا توانی
چه حال را گفتم یکا یک
چه ط آمد بگویم که چه نیست
اگر چه خلاصیست خوب نیست
اگر عقد کنی با بیع شرکت

ترا گفتم که سبحان الله که یکیست
که میبایست شادی در بیع حال
پدید آمد ترا خوبی زر و مال
ز غایب گو پرسی هست خوش حال
که هیچ بیمار تو گردد خارج از الطب
شود لقای مال او در این حال
ازین نیست حذر کردن امانیست
وگرنه بود مت آه و فغا نیست
لقای او در این عالم زیان نیست
حذر کن گر نه بگیرد زرت امانیست
که از کارت میکشد کار دشوار
ولیکن در این نیست با یک صبر کردن
بدوری میکشد اندوه بسیار
ز زان محنت شود رنج تو بسیار
ترا با صبر باشد سود کاری
سفر گر میکنی نفع ندارد
اگر عقد است اگر بیع است در کار
ز غایب حال پرسی میدان است
خطر باشد ترا بسیار بسیار
اگر تو عاقلی دیگر نقد دانی
ترا این فال با حق آزموده است
سفر کن زانکه حالت در خوشی است
ترا نیکو بود چون غم خورد

اگر تو چه شرح باشد
چه ظ آید بفالت ای سرفراز
همه کارت بدلخواه تو باشد
سفر خوبست و غایب شاد باشد
پدید آید اگر گم کرده داری
آن بیمار میدان یکی است
چه ع آید آمد آرا کن مراد
ترا زین فال نیکی پیش آید
در این نیست که کردی هیچ تنهای
بکن تعجیل از دشمن مندیش
چه غین آمد شود زین فال غمگین
اگر در فال ترا صدق داری
توکل کن بیابی هر چه خواهی
صبر و دنبال این نیست گر تو خواهی
چه ف آمد بفالت کام یابی
همه کار پریشانت سفر و هیچ
چه ق آمد نجوییی خواهد بود
در این سفر کردن بود خوب
چه ق آمد بفالت حل خواهد
بیابی در سفر و بیع مقصود
نکاح و شرکت بسیار خوبست

نکو آید و گر نه نکو نیست
شوی با بخت و دولت همچو را ز
بکن کاری که خواهی کردن آغاز
بود نیکو نکاح و بیع اینها
شود دشمن بدرد غصه دمساز
دری شادی بود است منتظر باش
که می بینم همه دولت شما را
نگهداری اگر راه خدا را
که لوح با الوفا سازی وفا را
منه اندوه اندر دل کم و بیش
فراقت نیست کن رو شاد بنشین
بله شد که بدرویشان بکن
براق است بر بیند و زین
ازین نیست خواهی گشت غمگین
میان سرفرازان نام یابی
ز غایب تا که پیغام یابی
ز صاحب دولت انعام یابی
بهر کاری که خواهی کام یابی
در این نیست زحشرت خاص خویش
[illegible]
[illegible]

بکن دور دشمن چون ظفر هست
در این نیست چه کار تو نیک است
بفالت نامدر گو همت پاک
اگر زین فال بگردی ترا خوب
در این چند روزی خطرناک
ترا نتیجه طالع اندر این فال
چه ل آمد بفالت باشی فرشدل
زهی طالع که این فالش بر آمد
در این نیست که کردی زود میباش
شود زود دلت یا گشته پیدا
در این نیست سفر خوب است بسیار
چه میم آمد سفر کردن سلامت
ازین نیست حذر کن ورنه بیتک
حذر کن از چنین فال ای برادر
چه ن آمد فال تو نیست
در این نیست که گردی هیچ تنها
چه و در فال تو آمد وصالست
نیاز حاجت با کس بنا شد
ز دشمن هیچ خطر گر نه خوبست
چه ه آمد بفالت ای نیکو نامی
چه ی آمد بفالت خوش وصالست
چه لا آمد هدایت تو یار است

عنوان غم چرا ترا یار است جبار
که بخت همت کر لت یار
حذر کن گر ترا عقل است ادراک
وگرنه میشوی بسیار غمناک
دل از بیمار بر دار با شکن چاک
دل دشمن قوی حال است بیباک
ازین نیست شود مقصود حاصل
زهی بخت نش و اقبال کامل
که هر کار تو خوبست و روباش
زبیمار تو گردد رنج زایل
ز عقد بیع گردد مال زایل
بگو هیچ شرح حالت را سلامت
که تا باشی ازین خیال سلامت
چه میم آمد نه مینم سلامت
بفعل اعا الکو هم که چو نیست
را امروز [illegible] دوست را نیکو نیست
همه کارت کمال اندر کمالست
در خالت چون اندر خیالست
گر دشمن بپیش است پای مالست
ترا در دل چرا چندین خیالست
همه خوش بود چون کارت است
در این نیست ترا بخت چه کار است

اگر میل سفر داری برو زود
لقن بیجد مخلص یابی از رنج
وگر داری هوای بیع و شرکت
چه لام آمد بفالت در کار رسای یار
برو در سرقه گو نش سلام کن
در این نیکی روی خیر شود
چه ی آمد بفالت میشوی شاد
همه کارت بکامت بر آید
سفر نیکست و عقد اندر نکاح است
بیابی مال غایب باز آید
ز دشمن هیچ خاطر خواه جمع میدار
[illegible]

هر که پرسد ز غایب مال دارست
اگر عقد بر بندی کار کارست
ترا نیکست عشرتی اندر نکاحست
نداری سودی جز غم بسیار
بجلد با الهی قبل نزول کن
که از مال تو پیدا شود بود
در این نیست شد بنا اندر او بود
دری حرکت بر و گشت پدید
شرالت فی بیعت خوب
شود بیمار تو از رنج آزاد
که لتو در عیش باد دو جمع [illegible]
[illegible]

چهار و شعله علی و خراسان | ایف گور است مشعله | بعلی بجا ر افرستاد

اول امر آنرا الیها آری جو دو دنیاری خوب تیج امر خدا الیها اکبری عاصی دنیاوی
هم عاصی نیز هم امر خدا الیها آری کافر بجا هم دنیاری هیچ کافر هیچ امر خدا الیها
آری یا دنیاری هیچ خوب [illegible] او رای نزدیک هر چند تحصیل کردن بنیاد
که رجوع [illegible] ابعد [illegible] کبیر کرده الذکر است آنها الا طالع لغوه
الذ چنین جواب فرموده الله [illegible] که متقیا فی شب اگر روزه دار خوب داگر ندارد
هم خوب جواب [illegible] شرب که کرده است اگر نی زکات ادا کند [illegible] نگذارد
هم عاصی جواب [illegible] کافر است جنب [illegible] با غسل کند [illegible] کافر
جواب چهارم [illegible] الکشته اندو دعوی خون کرده قاتل کشته خوب و اگر [illegible] خوب
جنت او را خدا داد علی [illegible] قبول کردند بخدا آن ارسال [illegible]

۲۶

۲۷

۲۹

فان الذکر تنفع المؤمنین

نوشتم بنیم فزای الایام
این کتاب اشعارات لا تمام
گذشتیء ام بنام خزائن اشعار
تا بماند از من یادگاری تمام
فی ۱۳۵۳ سنه فی یوم یکشنبه ۱۷ ماه شوال المکرم

فی یدنا جمیر قلم کردید

۲۸

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بی حد خدای را که واحد و صمد و قادر است مالک ذو الجلال و حی و فاطر است و رازق خلق و عالم ظلمات است خالق لیل و نهار و نجوم ظاهر است عالم غیب و دانندهٔ سر است ظاهر است و باطن است اول است و آخر است و درود و تحیات بر محمد مصطفی صلعم و آله بر انبیا

سید رسل و در وفا فرست چنین میگویم بنده متکاثر حقیر که املای دانش و بینش نکته از خانهٔ هدایت نظم لطیف کرم گستر و کارساز + که دارای خلق است و دانای راز + سلوان در بلاغت به سبحان رسید + در گفته سخن سبحان رسید + از اینهمی کنا کرده قرآن در است + کتب خواندهٔ چند ملت به سنت است + امام رسل پیشوای سبیل + امین خدا مهبط جبرائیل + صلعم و آله جمعین محرر این رساله

مناجات بدرگاه قاضی الحاجات
مناسب حال

الحمد لمن خلق خلق بجلاله فی حمد مالک رؤف رحمان رحیم و کریم عظیم فتاح علیم و حکیم و اله القابض والباسط الرب معز الطاهر من کل عیوب و شریک والنظیر والضد والشبیه الاکفوا الشمس والنجم والفوق والتحت الاجرام الاعرض والاجسام والانوار الماء والاثر قلوب الثقلین الصانع ما کان من الارض سماء الاحتاج بعون احد ذات تقدس والمالک ما کان من الفوق الی التحت سلطان علی الکل سلاطین ومولا والرازق فی کل صباح و مساء الله قدیم مع او صادق جلی الی هدایة ما کان جمیع للخلق وللناس وظهرا وجهارا

والحق لمن کرم بالعز و الکمال بر رؤف وله الوصف جلاله قادر والی لیثم لعشر قدوس وسلام وعزیز حفیظا والحافظ والواجب الفضل و کمال الهادی من کل ضل ضلاله فی صمد واحد لا شبه مثال البر ولا داخل وحیا ازال الاناء والاریح الهنا بجلال المرق ومخلوق من ابه نعت للناس من الجن تحیر واله والی لق من کل بناء ورجال للشرق وغرب جنوبا وشمال العظمة من عنبر جبال وقتال للخلق من الرزاق ملیحا وجلال ذات وصفاته بری النقص زوال فی اللیل بنهار و نور وجبال والارحم للاتهوابا وموالا

یقضی جمیع الحوائج من عبد ضعیف | تمام شد | القطع من عبد رجاء ومولا

للمؤمن والکافر فرحا ومعونا تخلیق من الام هوا و ظهورا قد خلق للعرفة کل اناس شیث وموسی و ذبیح وشعیب ایوب و هارون و داود و نوح الصالح و زکریا و مسیح تبلیغ الرسل من الله الی الخلق

والوعد من الله وصال او مکال للکثرت خلق ونبی محمد رجال حتی نظر قدرت ذو العزکمال ادریس و حبیب من اهل قبول الحق ولیعقوب وهود ورسول یونس ولوطا و خلیل الامر بمعروف ونهی اضلال

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۵

بسته اند از راه دیده راه خواب / [illegible] کنند از خود جدا
من نمیدانم چرا گشته جنون / برده عقل از دیده خواب
از چه رو گریه کنند ز هر سو فغان / بسته از ناله و خسته اند
ناله های یا امتی یا امتی / میرسد در گوش من هر ساعتی
از میان کوه آید بگوش / شب و روز است آواز خروش
بلکه من از کس نشنیده ام / گفت من مصطفی کم دیده ام

من نمیدانم که این آواز کیست / آن خبر چون شنیدند آن گروه / شدند تا آن در میان کوه غار
این همه نالیدنش مقصود چیست / روی آوردند جمله سوی کوه / در میان غار آن صدر کبار

گفت صدیق ای شفیع المذنبین / سر بردار از زمین
جمله را از ناله و فغان / خون گشت جگر
چون شنیدند آن فغان از زور / سر بردار از زمین
من نبرداریم سر از زمین / تا نبود رحمت ز رب العالمین
این چنین میگفت میدم ناله زار / از دو چشم خون باریدی زار
تا نبخشد امتان را گناه / ناله میکرد و همی گفت یا اله
روی پاکی بر زمین افکنده بود / از گریه خون گشته دل

از کرم بردار سر را از زمین / آنچه من در عمر خود طاعت کرده ام / آنچه در دنیا عبادت کرده ام

۱۶

چون بلا خود فرموده بودی بارها / گفت غم خوار جمیع عاصیان
بعد از آن خطاب جلیل هم چنان / این عمل با او نبرد پیش در رفع
لیک این شفقت نزد رحمت نفع / آنچه بر من زیارت شفیق
گفت پیغمبر ما در ایکه رفیق / دوم ای پیغمبر آخر زمان
آن جواد جبرئیل برای امتان / تا کرد و دادی از جرم شان
جمله ز انبیا که بر راه امتان

عدل بهتر از جمیع کارها / آنچه کردم ظاهر و باطن که بود / غم مخور دیگر برای امتان
بر دل الله از من آمد در وجود / جمله را کردم فدای امتان / لطف کن بردار سر را از زمین

یک یک اعمال خود از نفل و فرض / التماس بنده را میکن قبول
جمله را دادم به امت ای رسول / آنچه قرآن جمع کردم اجر آن
آنچه من خیرات کردم در جهان / که پیغمبر سر بردار از زمین
بعد از آن گفتش سخن این چنین / عزلم بود در ابنود درود
گفت حضرت آن سخن بنود را / بر سنج آن [illegible] از زمین

پیش حضرت کرده میکردند عرض / کی بدین آسان شود دشوار من / از سر اخلاص پیش مصطفی
لطف تو بینیاز کار من / بعد از آن گفتش علی مرتضی / آنچه کردم از قضا در راه حق

بعد از آن گفتش علی مرتضی

۱۷

بود مظلوم یک و امت [illegible] / [illegible] مقصود که حاصل شود
هیچ از آن بخشش می سود نیست / گفت پیغمبر نه بینا بود نیست
مراد از آن نمیگرداند الله / هیچ ترحیم از تو مستحق
در مقام خویشتن ما را به بین / از کرم لطف کرم بردار سر را از زمین
امتان عاصیان را هیچ / حرمت کردیم امتان را هیچ / آنچه نیک کردم اندر راه حق

عرضهٔ ایشان نیفتادی قبول / آن عزیزان چون شدند ناامید از او / چون نشد مقصود حاصل از آن پیچ
بعد از آن گریه نبودی رسول / جمله جز آمدن از گفتگو / کس فرستادند نزد فاطمه

کی بزینه زینت آن پسر / قرار
هیچ وقت این چنین زار و نزار / از چه رو افتاده سر بر زمین
گفت ای بابا چرا گشته چنین / نزار از آن حالت مرا او خسته حالی
دیده پر از عجائب حالی / پیش حضرت چون رسیدن پیکر اد
نزد آن بود پدر نشد باد / در زمان بگرفت چادر را به سر
چون بال خبر زینت آمد خبر / ظاهر از زور گریه اش گره
جمله شان گفتند از هم تا بهم

صبر میکردی همیشه در بلا / گفت حضرت چون ندا این چنین / آیت آمد مرا وقت سحر
این چنین در غم نبودی مبتلا / نیست چیزی پیش من بهتر از این / امتان را بسوزم در سقر

۱۸

فاطمه گفتا اگر از بهر آن / بهر ایشان مشغول آتش کبود
امتان را بر تو فرماید عذاب / بهر ایشان جان و دل از غم فدا
نزد ایشان گر رضا زبلا / جمله کن پیدا از حق مغفرت
تا کرایشان در رای آخرت / در عالم امتان را گفته ام
من زاهد و زیر بگذارم شتاب / در میان امتان از شیخ و شاب
یکی از ایشان عنایتهم از عذاب

ای پدر گر هست نجات این چنین / جان خود را من فدای امتان / جمله را با امتان کردم فدا
غم مخور ای سرور پیغمبران / آنچه کردم طاعت از بهر خدا / باز خواهم کرد طاعت بعد از این

رو به بعد حق تعالی زار زار / گشت از بیش پدر چون ناامید
گفتگوی او بی مدد کارگر / فاطمه چون دید در ننزد پدر
رسم کرد قول دیگر برد افتد / بو نماز از این امر از پروردگار
[illegible] که بعاصی میکند خود را خلاص / کمال الله امت شفاعت گوید
گفت حضرت فاطمه طاعت دیگر / شب بخیر گریه بردار از زمین

سر برهنه کرد و در سجده فتاد / گفت ای والله ارض سما / گفت ای پروردگار انس و جان
خون سیلان از مژگان گشاد / مشکل دارم توی مشکل گشا / دستگیری جمله درماندگان

جمله امت را ز غم آزاد کن
این کنیزک را خدایا شاد کن
امتان عاصیان را در نظر
ای محمد حرمت روز محشر
از زبان اهل عالم بیچاره باز
ای خداوند کریم کارساز

لطف میگوید خداوند و رسول + عفو کردم یا محمد زلتش + جملهٔ امت را بیا مرزید مش +
من دعای فاطمه کردم قبول + من ببخشیدم گناه امتت + از سر لطف کرم بخشیده مش

مغفرت از امتانش از فاطمه
زاد خاتم مصطفی و فاطمه
آن علا همت ز بخشش امتان
بعد از آن برداشت سر از زمین
چون شنید این مژده روح الامین
جمله را بخشید در یک زمان
گر طلب کردی تو خلق جهان
چون شفیع درد ما باشد رسول

گو بنوی مصطفی امت پناه + امتان را همچو آن خیر البشر + بهتر از صد مادر و از صد پدر +
بود حال مردم عالم تباه

بزندان دوزخ نمانند کس
کسی کو که با این چنین شد دستگیر
هر که این لعنت ببرد و میر فقیر
جملهٔ امت را ز غم آزاد کن
دولت دارین یارب رکن
هر که کو دوستدار مصطفی است
جمله مقبول ... با اهل کرم
لطف شان ... بنودی دستگیر

هزاران و صد هزاران سلام + هر که گوید مسکین دعا کر + منو بیتم این کتاب را من بناز
زما بر محمد علیه السلام + در دو عالم رحمتش بخشد خدا + من باین عمر کم امید دراز +

دیگر ما را ز رحمت امید هست
دیگر ملک پری ما را مقامیست
بود تاج سرور لشکر بالا
اگر دانی که من ... باللّه
تمام اولیا را یاد کردم امروز
دعای حاجت کردم من امروز
دعای نعم من آن ... با صفا لا
بروز رستخیز ختم کردم ختم لا
فاتحهٔ اخلاص ... یاد کن
دارم امید که لوح ... دم کن

نعت رسول

صل علی المصطفی ... بدر الدجی
والشمس ... الضحی ... نور الهدی
اشرف ... الخلیل ... الجلیل
علم الجبرئیل آن ... اللقا
راه بری ... اشیا
شاه لولاک ... آفتاب
بدر از آن ... فتحنا لوا
ماه ... صدر عارض او ... بدر
طره او ... ماه رخش والضحی

خواجه طاها لقب خسروی یثرب نسب + جوهر بحر حسب گوهر بحر بقا +

آن شه ... براق کرده ... رواق
طره صفت ... در شجرها ستوا
براق لامکان ...
تو انزد ... ملک گفت ... شان
گشته ... بر عرش ... فلک
بر ظل الله ...
گرده ... نور ذات ... معجزات
خلد بریں ... کرسی ...
جنت فلک منظرت ... ملک ...

ای گهر کن فکان دری یتیم امکان + آب رخ انس و جان نور دل اولیاء +

من ... محمد ...
محو جمال تو ...
فلک ...
نجم ... قمر منفعل
تخت تو ... جنان ... عرش علا
ملک تو ... مکان ... آسمان
سر ... جبرئیل ...
عاشق روی تو جلیل ...
سجده ... شب ...
روح الامین بار تو ...

گرچه گنه کرده ام مجرم تبه کرده ام + رو بتو آورده ام ای شفیع هر دو سرا +
گشته عنایت ملول بهر خدا یا رسول + عذر مرا کن قبول ... الانبیاء + ...

در زیارت ... عالم ...
دل ... بر رخ ...
ذال ذلت ...
دال ... آرزو ...
... زلف ...
... عارض ...
... جام ...
... بنده ام
... بنده ام
... بنده ام
از الواول ... بنده ام
... بر درگاه

دل گری سودای من با زلف عنبر بوی تو + خوش ... مصطفی هندوی تو +
صفای قلب من با شد زلال جوی تو + ضعیفم ... بر عطایت بنده ام +

[illegible]

نعت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نعت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باغ در این ... بیان شد | ۳۴

تا تو عزم ... صحبت یاران کردی
... چرا در حق ایشان کردی
عاقبت راست ... این قول ... پیشینیان
... ان عارض ...
... کمان ...

جمع ... خوش فلک پریشان کردی
خراب ویران کردی دل جمع پریشان کردی
همچو گل روی تو ... است چرا ...
کربلا گشته ...
بهر چه ... ان پدر

[illegible]

١٣٢

پیرزنان مال جهان فتح کرد
آن پسر جان او بحق دست تسلیم کرد

درد فرزند و غریبی پیرزن
بیچاره زدو دست گفت ای فرزند

نخ فرا کرده بر ایشان زمان
بنگر دیدی بحور الفوجوان

پیر ز از برج نقش بر کرد
این بگفت و روی سوی پیر کرد

بر صلح زمین سخن آگاه شد
اره او در عالم بالا ره شد

در زمان پرواز کرد الذر فلک + دایهٔ صدق بدرگت یکی ملک + گفت ای مونس این پیرزن +

ورد دیگر شفیق بر ازدرگت
آن ملک گفتی که ای پیر کهن

روی عزرائیل بر او این سخن
کار او در کار آن

آنچه فرشته زرفت کار آن
پیشتر در زمان پرواز کرد

عزرائیل سخن آغاز کرد
رفت عزرائیل که نم دیا

نی دو او نفر مان خدا
اهل حق بر جا کنم

زانکه گو دید خلایق شاد شد
زانکه گو دید بجاور گفت سخن
رفت عزرائیل بحق داد کرد + خطشه زو فرزند جان پیرزن + الفت ارواح رفت آزار شد

١٢٨

نگوان بنوای غم گشته
هنر رفت نجاه آر مینه

بیاد آورد قوم خویش منزل + بر آمد آه او میدیش از دل
چه باشد با که بانی بود در شور + برادر نیست گر دستم امروز
لازم خاطری که گوید وا برادر +

که فرزند غریب نوخار گشته + پدر از حال من غافل چرا یه + کسی نبود که یکدم راز گویم
عمر بیبی بینوا بیسی مار گشته + چرا او بیش روان نیامده + ز احوال دل را باز گویم

١٢٧

نیز رفت اندر رهی بازار
پیر او پر حنا

زضعف تن تنه بیمار خسته + یکی دلسوز در بالین او نه
غبار مرگ بر رویش نشسته + جز پرسش دل غمگین او نه + گذشته روی خود بر روی دیوار +

گذارته گوشه در اثر بلغار
وان جا میل ... رنگ مالا + نگاه ... زان جملهٔ ... +
وتن داری کی گفتن به بلغار +

١٢٩

ببینم یکدم تو روی خود برویم + بیای خاطر سوز بیستم
که شرح حال خود با تو گویم + مرا یک روی تیغه بگذار + ببینم یکی برداغ ریشم +

خریداو سیب چند از بهر بیمار + چه بشنید این سخن آن پیر افگار + اگر ... سیب ... ند
به تعجیل او روان شد سوی بیمار + بزود رفت اندم سوی بازار + دل ... آتش دل را نشاند

[illegible]

شفاعت با جمیع مؤمنان را
ابابکر عمر عثمان و حیدر
غریب زار غمگین را بیامرز

بحق آل و اصحاب پیغمبر + که کاتب مسکین را بیامرز +
نوشته [illegible] مجبور داشته [illegible] +

[illegible]

[illegible]

یا الهی [illegible] + کن تو تکفینم جواب گفته شد ان الوداع +

[illegible]

[illegible]

گر ترا جام جم و ملک سکندر باشد + گر ترا نیز دو صد خانه پر از زر باشد +

[illegible]

جمله بسته دهان بسته دهان رفتن + مرگ آخر کند از خواب گرانت بیدار +

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لو تجان در باز تا جز دو دینی کن تفو
باتن ... زنگ از دو دیده تر
علو ... دهیو خیر البشر
لو آزاد از چاه لقا
عجز نیم ما غریبم ما غریب
تو قرارداد ... از غربت نصیب
الف غزل نا تذرت
در روی کل ... در شان دو خیزان یا نصیب
یا چه ابراهیم ... زین چرخ گردان یا نصیب
من العزیز بنجم ... چرخ گویان یا نصیب
یا نیم ... العزیزان یا نصیب
... روز جانان یا نصیب
... الذرا ... [illegible]

یا چه اسمعیل قربان سر جانان شدم + یا چه ایوب صبور صحبه گرمان شدم +

بلکه من دیوانه حیران گردان تم
تو ... منزل بمنزل دیر شان یا نصیب
مرغ من زین ... باریکی ... وجیرا
تا به بود ... روضه ... مصطفی
جان فراق زنج براه جار ... یا صفا
در عجز ... زرد گریان یا نصیب
... دل ... [illegible]
تا ... از فراق یار قید ... جیحون کنم
ره بجهان ... صنم ... مجنون کنم
جبر دینی ... من زدل بیرون کنم
گلشن عجمی ... خبران ... [illegible]
آن کل نوروز فیروز داغ ... بنجران یا نصیب

فکر سودای نگارم بردل من خانه کرد + اشتیاق آرزو یا نصیب او مرا دیوانه کرد +

از بچه خویش ... عاقبت بیگانه کرد
... رفته ... از وطن آواره کرد
بعد از ... دیران ... یاران یا نصیب
... از فراق یار ... در شعو
... مانند ... در شعو
... مثل مجنون ... یا نصیب
در بر ... از ... در ... حاجیا
در ... عمر ... براث ...
... از یاران ... [illegible]
الذرای ... [illegible]

نجم فراوان اثر ندارد هیچ یاران یا نصیب + صحبت یار و دیار قوم خویشان یکطرف +

بعد از ... دیران ... یکطرف
... خویشان یکطرف
دل ... یاران یکطرف
درد سر ... در ... یا نصیب
... بلبلان ... در گلستان میروم
الوداع ... ریحان میروم
الوداع ... یاران میروم
... غریبان میروم
الوداع ... زین چرخ گردان یا نصیب
ای ... دنیا بر دل ما میکند

خیر ما هر کس که باشد ترک دنیا میکند + هر زمان گفتم که فردا ترک دنیا میکنم +

چونکه فردا میشود امروز فردا میکنم
... جهان ... یا نصیب
غزل ... [illegible]
العزیزان در جهان ... نیست هست
... فلک ... دین نیست هست
در ... هفت ... نیست هست
این عالم ... در آخر زمان ... گفته بود
... دور ... عالم ... نیست هست
... گویم که ... علم ... نو گرفت
... یهود ... [illegible]

ملک و شیر چه مگو در حکم اینها نیست هست + کربلا با روضه شیر خداشاه نجف +

پیره دار او مگر از آن ... نیست هست
... عاقل و دانا ... بر نیست هست
روز و شب ... قانون ... نیست هست
... بحانه ... [illegible]
... خیره ... نیست هست
... یکر ... گوش
... نیست هست
... مرا العزیزا
آیت قرآن ... نیست هست
... معلم ... [illegible]
... گویند ملام

درمیان خلوت الذکار ناجا نیست هست + عالمان العلمان بنمود عالم لا خراب +

... بکار ... [illegible]
جاهل و نادان ... مقتدای روزگار
... آخر ملا ... نیست هست
... قرآن ... [illegible]
... نیست هست
... جاهل و نادان ... نیست هست
... در جهان
اهل علم ... نیست هست
... جمله ... [illegible]
... کرده ... [illegible]

دشتبان بر بید دام و غم ما نیست هست + بلبل و قمری ندارد هم نوا بر شاخ گل + +

... وقت
... باغ ... نیست هست
... نیست هست
... درگاه ... نیست هست
... بیرون ... نیست هست
شفقت و ... نیست هست
و آن ... عالم دور شد
عصمت و عفت ... نیست هست
بود ... دیر ... دنیا نیست هست
طبل آزاد ... از رحل

دختر و زن ... پروا نیست هست + رنگ ریز جای نیل زاک را داده بکار + +

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جلال الدین نزار و تا به فردا + مدد یا عسکری در روم روا کن
جلال الدین رخ دل سوی بیت آورد +
عجب درمانده ام حالی اغثنی + به حاجت آمدم کارم روا کن
تو لطف بود او در حقش دعا کن +

[illegible]

دریغا کاندرین دنیای فانی + فلک من مردم از دست جفایت
فغان و حسرتا گوهر زبانی +
ندیدم هیچ روی شادمانی + تو هم یا رب که بعد از من نمانی
که گویم سختی راز نهانی +

[illegible]

پدر بگذار مروح الپدر باشی + جلال الدین اگر حنظل و هندت
دائم قرین غم باک گرد دل غنچه ندارد
نظر بیجا مکن صاحب منظر باشی + اگر نکش تلخی و شیرین چو ان شکر باشی
جبین ماتمش هیچ بینم گوها تیغ ندارد +

[illegible]

شب نیست کو غمی لو بی یا و تر بنا شم + لب خشکم از عطایت تر دیده از جفایت
در انتظار رویت چشم به در بنا شم + در گوشه فقیری بی خشک و تر بنا شم

[illegible]

گذر ورکو چه صدق و صفا کن + منم بنجیده را از خود رضا کن
فلک با من عجب نیرو دعا باخت +
تو میدانی که در حقم چه کردی + فلک در ورطه خونخوارم انداخت +

[illegible]

بود روی [illegible] زمین آنکس معظم + دریغا کاندرین دنیای فانی
فلک من مردم از دست جفایت
که در زیر زمین دینار دارد + ندیدم هیچ روی شادمانی + تو هم یا رب که بعد از من نمانی +

[illegible]

چه مجنون در بیابان خانه دارم + نمی آید قرارم تا نسوزم
سرم کم گشته در کار لقو باشد
ز طفلی رو در ویرانه دارم + نهان طینت پروانه دارم + دلم دائم گرفتار لقو باشد +

[illegible]

دل اینجا در کجا خواهم گذاشت دل + مکن بیرحمی کنم هیچ راهی + دگر دارم گناه آن دل رحیم است
دل اینجا سر کجا خواهم نهادن + ندارم جز وفاداری گناهی + گناه آدم رسم قدیم است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چو گفت آمد بشست آمد بدیدار … میهمان و لقب و چون در رسیدی … وز اینجا گر اصد منزل رسانید

چو هفتاد آمد افتد آلت از کار + بشست آنکه از گیتی رسید … بود مرگی بصورت زنده گانی

غزل عاشقانه

چو تا جمیر در بنفشه یا سمن یافت + ز پیری در جوانی ضعف تن یافت

غزل عاشقانه مثنوی

بزاری گفتم کای داننده راز … بحق عاشقان پاکبازت … بحق طاعت پیغمبرانت

ذلیل نالوالناز … + بحق محرمان کوی رازت + بحق … کوی رهروانت +

بحق الهی که جانم مالله سلامت … نباشد آدمیرا عیب … که چندین خفته اندر دل خاک

زار جان بخوار … ندامت + نظر کن نقش سنگ و … حزار + ولی اینشیشه اول از گل ام +

نظر بر حال بلبل کن که چون نشست … مکانش هست دائم در گلستان … دلش داغ از این غم پر ز شور است

دلش از فرقت گل پر ز خون است … بنالد روز و شب در باغ و بستان + که عمر گل بگلشن پنج روز است

بحق عاشقان پاکبازت … شب بجر … لطفت روز … بکن با جمیر … شعر خوانی

لطف … اهل رازت + چو روز … در جهان فیروز … + … شرح راقم … تمت

[illegible]

دل

[illegible]

[illegible]

بهار

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یا رسول الثقلین یا اهل الوفا
یا خطیب الخلق [illegible] یا بدر الدجی
یا شفیع الخلق یا نور الهدی
یا فصیح القول یا اعلی النسب [illegible]

یا محیی الخلق [illegible]
یا حبیب الله [illegible] یا طه العرب
یا خلیل الله [illegible] الضحی
یا نجی الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دیا از وصل ... فرشته مخرود
... بلای ... دارم
... [illegible]
بلا از بلا ... [illegible]

[illegible]

قاریا بر مکن قهر و عتاب
آن خطای رفته تصحیح کن
هر که خواند از من دعا دارم طمع
خدایا بیامرز خواننده را
نویسنده را ای خدای کریم
خط در ورق دیر بماند ...
نویسم خط درین کتاب یک دانه
اگر بپرسند که آن مسکین کجا شد
خط من گردید از شست و تاب
روزی که شوم به خاک نهان
... که خدا ازو خوشنود شود
در بند رضای پدر مادر باشد
اسم کاتب گر بدانی ای پسر
تمت الکتاب بعون الملک الوهاب
تاج میر ولد خان میر خان ...

گر خطای رفته باشد در کتاب
از کرم واللّه اعلم بالصواب
زانکه من بنده گنهکارم
که گوید دعای نویسنده را
ببخشد که هست غفور و رحیم
بیچاره نویسنده که در خاک ...
بماند از من مسکین نشانه
بگو شد خاک از عمر ای زمان
حیف ازین کاغذ که من کردم سیاه
آوازه من بچرخ افلاک رود
سرمایه عمر ... شود
تا جمله گناه ... شود
تاج محمد شد مختص
خاک پای طالبان ... مقدار
طایفه ... [illegible]

القطعة الاولى فی بحر المتقارب المثمن المقصور

به بحر تقارب تقرب نمایی
فعولن فعولن فعولن فعول
اله است واللّه و رحمن خدای
سماء آسمان ارض و غبرا زمین
مستقر دوزخ و نار آتش ولی
رئه شش قفا ... وجه روی
شفه لب لسان چه زبان فم دهان
فرس اسپ بغل استر و سرج زین
رجل مرد و مرأة زن و زوج جفت
قناة است کاریز و عذب آب خوش
گران عود و بربط و ترشعه رود

بدین وزن میزان طبع آزمایی
چو گفتی بلوای ... دل ربایی
الیل شب است و هادی ... رهنمای
محل و مکان و معان ... جایی
که جنت بهشت آخرت آن سرایی
مخذ ران عقب پاشنه رجل پایی
ید و جارحه دست و حلقوم نای
البعیر اشتر ... و جرس ... درایی
غنی مالدار است و مسکین گدایی
چو ینبوع چشمه حمام ... [illegible]
ولی صبح چنگ است و مزمار نایی

هرای راستی کذب و فریه دروغ
عفیف و حصور در رخ پارسائی

بلد کوره را شهر دان شهر ماه
دگر وتر را طاق دان طاق تائی

شمن چه بها و بهاده شینی
شبور است و پیل و بور و پیل وائی

عیون تو ر چشم و بلید است کند
لود لوزعی المعی تیز رائی

حقیق و جدیر و قمین و حری
سزاوار ها گیر و اد خل در آئی

القطعة الثانیة فی بحر المجتث المثمن المقصور

زهی بگلشن جانها قد تو سروان
رخ تو بر فلک دلبری مه تابان

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات
بگوی مجتث این بحر را خوش برخوان

ضیا و نور و سنا روشنی افق چه کران
فتی خفیف جوان و سبک ثقیل گران

ذهب زرست و حدید آهن و رصاص ارزیز
لجین سیم و زجاج آبگینه معدن کان

نحاس صفر مس و روی آنک است سرب
مجن و جنة سپر سهم تیر و قوس کمان

جراز و سیف و حسام است و عضب و صارم تیغ
سه حلی است زیور و غالی گران رخیص ارزان

عصب و بلید و جوشن است درع زره
وهق کمند و بلارک و نصل و معبله پیکان

عجاج و نقع و قتام و هباء و هیج غبار
کلوم خستگی و موت مرگ و مره توان

حشاشه باقی جان و عراضه ره آورد
قراضه ریزه زر رنج سوء خسر زیان

لغوب و نصب و لعوق است و بعل و درع تن
سواع و لات و منات است نامهای بتان

صنم چو نسر ز بر دان جبت و منز طاغوت
وثن بت و شمنه بت پرست و آل پیمان

حروف نشاء عرض پر خنیع زاهیگیر بست
وترنه آمد و معراض تیر گزمیلان

القطعة الثالثة فی بحر الرمل المثمن المحذوف

ای بیاری کمیانت هیچ موئی در کمر
غنچه از رشک دهانت میخورد خون جگر

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن
خیز در بحر رمل این قطعه را برخوان ز بر

جید گردن صدر سینه رکبه زانو راس سر
لغو جامه رزق روزی زاد توشه باج

عرش سقف و بیت خانه کحل سرمه رمل ریگ
حسن خوبی قبح زشتی جف خشکی رطب تر

ذیب گرگ [illegible] فاره موش
حیه مار و حوت ماهی طیر مرغ و وبر

عین چشم و الف یعنی حاجب ابرو شعر موی
لقمه مغز شحم پیه واذن گوش اطرش کر

هدنه صلح و حرب جنگ و الیوم روز و لیل شب
غیظ خشم و ضحک خنده حکه خارش نقیه گر

شارق و شمس و ذکا و یوح و بیضا آفتاب
مسام و تبر و عسجد و عقیان و عین و زر

نیک صحبت قبلا بوسه مهر کابین حزن درد
زوج شوی و زوجه زن عرس تهنیت و نخل

حنطه گندم حبه دانه خبز نان و لحم گوشت
اصل بیخ و فرع شاخ بذر تخم و قطف بر

لجه و ماء و یم و بحر دریا و قعر تک
فیل پیل و لبوه شیر ظبی و حمار آهو و خر

[illegible] بحر و شیمه دیدان و دواب ست [illegible]
غیث باران ثلج برف و شادنج مبلول تر

شط و شاطی حنفه طره عدوه ساحل کران
منزله حاره کلاه دان و حارث برزگر

کوه روزن غرفه دروازه بست سیه شبیکاه
سکه کوچه درب دروازه است معبر رهگذر

بزه جامه ستر پرده رقعه پاره رث کهن
الظهاره ابره دان و البطانه آستر

زبره دان یکپاره آهن کسره دان یکپاره نان
جزوه دان یکپاره آتش فلذه یکپاره جگر

القطعة الرابعة فی بحر المجتث المثمن المقصور

زهی طراوت رویت گل بهشت بهار
قد تو در چمن حسن سرو خوش رفتار

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات
بگوی مجتث این بحر را و کن تکرار

فریسه جیب و کم آستین و سب دستار
قلیل و نزر و یسیر اندک و رحاب بسیار

قطاب جیب و سراویل ازار و خف موزه
عنا و شبازه وحبل زمام مهار

مدینه و بلد و مصر شهر و سور ربض
چنانکه معرکه لشکرگاه است و حصن حصار

صحیفه نامه قلم خامه دان و سکین کارد
خیاط و مخیط سوزن چو فوق سهم سوفار

لبیب عاقل و خرد غبی و غافل گول
شفیق داور و در دور رفیق و صاحب یار

حدیقه باغ و خشب چوب و خوخ شفتالو
سفرجل آبی و تفاح سیب رمان انار

احد یکی عشره ده مائه صد اثنان دو
ثلث و خمس سه و پنج و اربع است چهار

ولی ستة و سبعة ثمانیه تسعه
شش شش است و هفت دگر هشت و نه چو الف هزار

عقار و قهوه و راح و مدام و قرقف می
کمی دلاور و فارس سوار و صید شکار

عزب بی زنست و صنوبر خلاف ناژ و بید
چو نخل خرما فرصاد توت و دلب چنار

ورق چه برگ درخت است و غصن شاخ درخت / بود دوحه بیخ درخت و غصان اشجار
چو طلح و حظاء درختان خار با مور است / چو اثل شوره گز و شوک خار و سدر کنار
لبلابه بود دمال بر سیاه لبد / بلا گلیس درخت و زمین و آب عقار
نشاء عطر بود بوی و لوی دان چونه / بعدد و قطر لو ماورد را گلاب شمار
تصافح است گرفتن چو دست یکدیگر / تعانق است گرفتن کنار و حجر کنار
رحیض شسته و نشو خنگ بری بیجب / ذلول رام و وسن خفته و یقظ بیدار
عوان و نیز کالم عروب شوی دوست / قراد پوده و باریک و تکه بند ازار
مراح جای شتر و ربض است جای غنم / کناس دان دو جا را آنکه آهو و کفتار
قطین دان چو خر معلف آخور و آری / علیقه لوبره شتو و جره چه شخوار

القطعة الخامسة في بحر المجتث المثمن المحذوف

بگو ببیز در صدف شیفته ای هنر پرور / ز بحر دلکش مجتث سفینه های گهر
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن / بخوان ز بعد از این قطعه نصاب ازبر

قریب و رکن و حمیم است خویش و ابن پسر / ولید و طفل بچه ام و والده مادر
رحم قرابت و زهدان بود ختن داماد / چنانکه صهر خسر و الد واب است پدر
زکی است پاک و حفی مهربان و خفی پنهان / جلابیر و بنده و رسول پیغمبر
ملک فرشته و فلک چرخ شمس و مشتری برجیس / شهاب و کوکب و دری و نجم چه اختر
فلق سپیده و شفق روشنی اول شب / ربیبه دختر زن بنت و ابنه دان دختر
حمل بره و بقر و ثور گاو و عجل بچش / مراره زهره طحال و کبد سپرز جگر
بعید دور و ابس امام پیش و رطل / میانه وسط میان تحت زیر فوق زبر
علاقه لبنان ظلیس و تیک و منفخ دم / قدوم مقدم و تیشه حصین فاس تبر
سوار دست برنجن چو پای را خلخال / وشاح و عقد حمائل رعاث و تاج افسر
اولی نخستین ثانی دوم اخیر پسین / نقیض اولی اخری و آخر است دگر
خمیص پیرهن و ملحق قبا و ازار کوی / لطیفه نجو جار است مقنعه و معجر
اجاج تلخ و تفه بی مزه است و مالح شور / قراح عذب و زبیب آحسف و جوزیز کر

نثاره خرده بود بارح و شواظ لهیب / زبانه تخم چو انگشت رماد خاکستر
عجین خمیر و دقیق آرد و نخاله سبوس / ادام نان خورش و قند شکر است شکر
حزام تنگ و ثفر پاردم لجام لگام / عنان دوال دری و منطق نطاق کمر
رکاز و کنز بود گنج سیر فه صراف / ستوق بستوه و قتاد و قین آهنگر

القطعة السادسة في بحر الرمل المثمن المحذوف

ایکه چشم مستت از شوخی دل و عقلم ربود / بو زبانم نیست جز ذکر لبت گفت و شنود
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن / چو بدانستی که این بحر رمل شد گوی زود
فرج فروج است جوزه بیضه تخم فرخ جوجه / چون عنب انگور و تین انجیر و کمثرا امرود
اصفر و فاقع چه زرد است احمر و قانی است سرخ / هست اخضر سبز و ابیض روشن و ازرق کبود
جندل و صخر و حجر چون جلمد و جلمود سنگ / هست حصبا سنگریزه ماء و وادی آب رود
جود فیض و جود بخشش جود نیکو جوده نیک / عهد و میثاق و بیعت بند و پیمان و درود
عین زر زر است و عین ... ابها / چون عنادان بی نیازی در بعد خواند گرود

ظرف دایه جی زنانه دبس دوشاب است و بس / لوم لکیر و جلجلان کشنیز حمص چه نخود
راز یا بیخ باد بان لنگر بود نخش اذخر فرنز / بستر رشته را ابر الکنه شمع جموع کود
تاجر و تجار و بازرگان و خواجه بیکار / صاحب آنخر دلکر با الاجیر ورها بطبه فرود

القطعة السابعة في بحر المجتث المثمن المقصور

چو دل ز پرده عشاق برکشد آهنگ / به بحر مجتث بخوان غزل به نغمه چنگ
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات / بگوی تا شود عقل و دانش و فرهنگ
سعال سرفه و سرعت شتاب لبث درنگ / قصیر کوته و واسع فراخ و ضیق تنگ
هلال ماه نو است و قمر مه و قمرا / شجاع اوزبر و ضبع چه شکوفه زرنگ
الشیح شکفه سرو لحیه ریش و اقرع کل / انثی و اقطع بیدست دان و اعرج لنگ
قبیل گشته و عظم استخوان و ضبع کفتار / چو فهد و دب و نمر یوزدان و خرس پلنگ
غراب زاغ و هزار است عندلیب کعیت / ولی حمامه و گوگی کبوتر است و کلنگ
قصب نی است آمد و طرفا گز دیراغه عزطار / چنانکه ثعبان و تمساح اژدها و نهنگ

سلاح ماتم و کافو لقب و طبع منش
ذلیل خوار و عزیز ارجمند و قلب آهنگ
جمع قرح قروح و روضه مرغزار شناس
وطرح جاجب و صلح آشتی خصومت جنگ
سویق پست و حشیش جریش بلغور است
جشب طعام درشت است جرک چرک بو نیک
قفا زبان پس سر فوج و حزب و ثله گروه
سبات خواب و شقر فوه الاه و رود فنگ
ذکی است زیرک و نحریر و حبر دانشمند
ادیب را ادب آموز دان ادب فرهنگ

القطعة ۸ فی بحر التقارب المثمن السالم

ز شرم رخت لاله را خون شده دل
ز رشک قدت سرو را پای در گل
فعولن فعولن فعولن فعولن
تقارب ازین وزن گردید حاصل
تراب و رغام و ثری خاک و طین گل
وطن جایگه ربع و ربع منزل
ده اکنند دریافتن یک یکی را
بر ترتیب طبیعت روشن نه مشکل
مجمل مفصل مبلی و قالی
بر مرتاح و عاطف خطا و مؤمل
لطیم سکیت از حاجب عرقوبی
فؤاد است قلب و جنان و حشا دل

لبرین ده دوی دیگر الحاق میکن
یکی هست قالتوره دیگر جو فکل
لبن خشت خام است و آجر جه پخته
عسر ضد آن عویص است مشکل
غیور است رشکین لبوس است صدرش
اسیف است غمگین نحیف است بیدل

القطعة ۹ فی بحر التقارب المثمن المقصور

ایا عارضت رشک خورشید و ماه
گرفت در تقارب شود اشتباه
فعولن فعولن فعولن فعول
بخوانش درین وزن هر صبحگاه
ثمر میوه حب دانه و تبن کاه
طریق و سبیل و صراط است راه
صبی کودک و شیخ خواجه نفس
دم جند و جیش است عسکر سپاه
عرض خواسته طارف و تالد نشن
لوش با کنانه است و فنا آستاه
عدوانش عکس آن فرداو یلی
جو ابیض سپید است و اسود سیاه
ذلو سبت و غرب است و سجل است دلو
رکیه است بیر و قلیب است چاه
نهی حجر و لب عقل و رنیه خرد
خطا ذنب و جرم است و عصیان گناه

حطب هیزم است و ضرام و حصب
فروزینه خشب و کلا دان گیاه
مناص و مفر جای بگریختن
معاذ و ملاذ است و ملجأ پناه
حکم داور و محکمه جای او
ولی بینه سجل و شاهد گواه
ذهاب و مجی رفتن و آمدن
سیاحت بگشتن سباحت شناه

القطعة ۱۰ فی بحر الخفیف المسدس المحذوف

ماه موزون و آفتاب لقا
وزن بحر خفیف جست از ما
فاعلاتن مفاعلن فعلن
گفتم این بیت دان و خوان بملا
من و عن از الی و حتی تا
الی لو کیف چون ام واو یا
نو را است و عل برو کم چند
نحن و نا ایتنا و انا ما
انا چون ایتنی و انی من
ما جه و من که هر که و مع با
انتم و کم شما و ذا این مرد
انت تو انت زن و لیت تنها
ان و لو گر مثل که و لانه
ایتما هر کجا حیثما هر جا
فی بس و قبل پیش بعد پسی
لِ مر لی مرا لنا ما را

صم مگوی مکن ورع و ورز مان
لهم و لکما نه و هلم بیا
ذی و هذای و هذه این زن
مرد را اذا و زو است با هذا
تلک آن زن چو ذلک است آن مرد
ثم آنجا چو هنا این جا
غیر جز قط هرگز ایضا نیز
رب ور تجا و رب بسا
منذ و مذ و از آن زمان باز است
اینما ابد و رشو بغزا
مهلا آهسته باش و آها خوش
کلما اندکا و لنج نیکا

القطعة ۱۱ عشر فی بحر المجتث المثمن المقصور

زهی بپای تو خوبان نهاده روی نیاز
قدت چو سرو و عشاق راست عمر دراز
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات
بگوی مجتث و خوش خوان تو در مقام حجاز
رجا امید گران است و سوخ و حل جواز
روای و ضفت عدل السو و جرس آواز
حضیض و غائر و غور است بجل و دهله نشیب
یفاع ربوه و تل است و نجد و ظهر فراز
طعام خورد و نیز و نخل توت ملح نمک
ارز گرنج و ورق توز با قلوا قاز

قلیه معز کباب است دراز معز تنگ | قدید قاق وسمین فربه وطویل وراز

مخیض دوغ ولبن شیر وکزبره کشنیز | کراع پاچه جبن وبصل منیر وپیاز

سمید وورمکه نان سفید وخل سرکه | رغیف گرده وبذر است وابتدا آغاز

قطیع دان رتبه هری وعناق بزغاله | چنانکه معز بز وضان میش وهیش بنهاز

ابوالملیح چکاوک وراست قبره خام | جو ذئب گرگ وچون صقر چرغ وبازی باز

صغیر خرد وحباری شوات مخلب چنگ | حریر پرنیز وجیش جیفان ومقطع گاز

تکوع است ووضو آمده است نیت عزم | بنیه قبله وکعبه است وچون صلوات نماز

عطاس عطسه تحف عزی خزام خوره | جبان داغ وهاران ابید وتعجب ناز

زنیم کند ووعی نیز هم بزی پیلا شرم | رئیل همره وبعل زن ونیجی همراز

کلیم هم سخن است وحریف هم پیشه | قرین ندیم بود همدم وشریک انباز

اکیل هم خوره وسه کاسه وسمیع هم نام | رفیق یار موافق عشیر جفت همباز

القطعة ۱۲ فی بحر الرمل المثمن المقصور

ای قدرت سرو خرامان ورخت ماه تمام | ساز در بحر رمل بار دگر سیر ومقام

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات | همچو بلبل بعد ازین این بیت برخوان صبح وشام

قرم غطریف حلاحل سید وراس وبجاح | مهتر است ودست سلد روشنه خیر اسم نام

عقوه ساحت امر کار وقول گفت وفعل کرد | جنب پهلو جار همسایه نگهبان ناطر باغ

لون رنگ وریح بوی وباد نسیم وغیم میغ | نوم خواب ومشی رفتن بعد دری خلوه کام

زبده مسکه دهن روغن قطن پنبه صوف پشم | کوز کوزه وقصعه کاسه قدر دیگ وکاس جام

لفت شلغم بقل تره زرع کشت وربیع دخل | کدس خرمن خرمه دسته صعب الف وتیز دام

ثغر تن وضرس دندان ظفر ناخن جلد پوست | فرخ وجوف اندرون ضیق وتنگ وکام

آدمی انسی وانسان مردم وجنی پری | اجزء خرد ورشوه پاره غرج تاوان ودین وام

اصبع انگشت است لیک ابهام انگشت کلان است | باز سبابه او وسطی بنصر وخنصر تمام

سقم بیماری وصحت تندرستی تیه کبر | قیح ودم ریم است وفلوس الفلس والنوح خام

القطعة ۱۳ فی بحر المجتث المثمن المقصور

زهی جمال تو امروز بر زدی وبی پیر | چرا خدنگ تو آمد بسینه دیر بدیر

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات | بگوی مجتث ومفگن ز شرم سر در زیر

مبارز وبطل وباسل وشجاع دلیر | شعیر وصبر کتان جو است وجاش زعیر

غضنفر واسد ولیث وحارث ودلهاث | هزبر وقسوره وحید است وضیغم شیر

رواد وبجعت خفتن سیاه وبیجو ابیه | نبول ونابل ونابغ سگی وشعبان سیر

عوج کجی وجزر بدیگر وامت بلند | حبار زرزم واقاره غدیر وقاع کویر

القطعة ۱۴ فی بحر الهزج الرباعی

گل غنچه ز شرم دهنت در ستر است | وز ذکر لبت دامن گل پر عطر است

مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع | بحر هزج این است گر اندک فکر است

لعلم وعتب ورتب چهارم فتر است | این ها همه چیست فرسخ ای شیر است

القطعة ۱۵ فی بحر الهزج فی اسماء ازواج النبی

ای ماه رخ تو خیرگیهای محتشمه | ملک دل من بر اثر یک قلمه

مفعول مفاعلن مفاعیلن فع | این بحر هزج دان وبخوان بالنغمه

[illegible]

زوجات نبی که پاک بودند همه | بدعایشه وخدیجه محترمه

بالام حبیبه حفصه بود وزینب | میمونه صفیه سوده ام سلمه

القطعة ۱۶ فی بحر الهزج فی اسامی اولاد النبی

در وصل تو از بحر دل اندر بیم است | وز تیغ جفاهای تو دل دو نیم است

مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع | بحر هزج اخرب از این تقسیم است

فرزند نبی قاسم وابراهیم است | بیس طیب وطاهر سر تعظیم است

یا فاطمه ورقیه ام کلثوم | زینب شمار راز ای تعلیم است

القطعة ۱۷ فی بحر الهزج فی اسامی السیوف النبی

ای قد تو در گلشن جان سرو روان | وز رشک قدت سرو خجل در بستان

مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع | این نوع رباعی هزج اخرب خوان

لو بعج والفال مدینه میدان | بالم یکین وزلزلت اخراب جهان

پنج اول قد سمع ورعد وحدید | فتح وبیش وبیتش نصر ودر هر دو جهان

القطعة ۱۸ فی بحر المضارع فی اسامی موالی النبی

ای مشتری شمائل وخورشید کوکبه | حسن رخ تو رشک قمر چارده شبه

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن | بحر مضارع این بود الیماه مرتبه

مولود وازده اثر بندی را یکی بندی … دیگر وضالا آنکه نه بیع ست ونی بند
ثوبان رباح وصالح ومدعم یسار زبیر … بورافع وشقیر کبشه مویهبه

القطعة ۱۹ فی بحر المتقارب فی اسماء قلاع الخیبر

زهی گشته ملهم بالهام ملهم … ملک بر فلک خواند مدح لقد ایح
فعولن فعولن فعولن فعولن … زبحر تقارب بعنوان ای معلم
ز خیبر شده مصطفی هفت قلعه … خرامیش بداد آنچنان ملک سالم
کتیبه بر ونام عم وشق وا نگه … عموص ونطاة و سیح وشطیح وسلالم

القطعة ۲۰ فی بحر الخفیف فی اسماء الازواج الطاهرات

بشنو ای عزت و مدار افلاک … وزن بحر خفیف روشن و پاک
فاعلاتن مفاعلن فعلات … دردهای کنزد است دل غمناک
خدیجه و دانم است واعیاشه … خوری و جمد و دو حکاک
نا خمس و رجوه کارت وصا غطه … دان مفسنیخ کنز و عضیل نحر جاک
نزبان و ثقیل و تناقب باز … وان مسیله کنز و است اصل هلاک

القطعة ۲۱ فی بحر الهزج فی اسماء الشهور الرومیة

بدان ای گل کرویت لو بهار است … هزج بحر لطیف و آبدار است
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل … شهور روم این هشت و چهار است

دو تشرین چو دو کانون و پس آنگه … شباط آذار و نیسان و ایار است
حزیران و تموز و آب وایلول … نگهدارش که از من یادگار است

القطعة ۲۲ فی بحر الهزج فی اسماء الشهور الفارسیة

اسامی شهور فارسی چون در هزج آید … بدان ای بحر خوانش تا در عروضت راه بنماید
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن … چو تقطیع انچنین کردی عروض خوب عیبت شاید
ز فروردین چو بگذشتی مر اردیبهشت آید … بود خرداد و تیر انگه که مرداد و شهریور باید
پس از شهریور و از مهر و آبان آذر و دی دان … چو بهمن جز اسفندارمذ ماهی نیفزاید

القطعة ۲۳ فی بحر الهزج فی اسماء السنین الترکیة

بحر هزج اخرب ای فخر تبار … این بحر آید بخوان چون در شهوار
مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع … هر صبح چو بلبلان همی کن تکرار
موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار … زین جا چو بگذشتی نهنگ آید و مار
آنگاه با سپ و گوسفند است حساب … همدونه و مرغ و سگ و خوک آخر کار
ایت ئیل توی ئیل … پیچی ئیل تخاقوی ئیل ایت ئیل تنگوز ئیل

القطعة ۲۴ فی بحر الخفیف بیان ثبوت الکواکب السیارة

ای تراماه و آفتاب غلام … بحر این قطعه شد خفیف بنام
فاعلاتن مفاعلن فعلات … خانهای نجوم سبعه تمام

حمل عقرب است بابهرام … قوس و حوت است مشتری را رام
ثور و میزان چو خانه زهره است … مرزحل راست جدی و دلو مقام
نیز جوزا و خوشه ماه سرطان … خانه آفتاب شیر مدام

القطعة ۲۵ فی بحر الخفیف فی الحروف و استقرار الشمس فی البروج

ای پری رشک ماه عالم کیش … خور رجبت بفرقت دل ریش
فاعلاتن مفاعلن فعلات … هست بحر خفیف بی کم و بیش
خور به جوزا سی و دو سی و یک است … حمل و ثور و شیر با این بیش
دلو و میزان و حوت و عقرب سی … لیست و نه قوس و جدی بیکم و بیش

القطعة ۲۶ فی بحر المتقارب فی اسنان البقر و الابل و الغنم

اسامی اسنان بدان در تقارب … چو خوانی و گردی ازین علم فارغ
فعولن فعولن فعولن فعولن … بگو بعد ازین وزن ای مرد بالغ
تبیع و جذع سن گاو است وانگه … ثنی و رباعی سدیس است بالغ
مخاض و لبون است و حقه و جذع … ثنی و رباعی سدیس است بالغ
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶

القطعة ۲۷ فی بحر الخفیف اسماء قبائل السبا

ای که در دلت راحت دل ماست … جان بیمار را غم تو دوست
فاعلاتن مفاعلن فعلات … گوی بحر خفیف و خوان در راست

الشعر و عمرو و حمیر و کهلان … مروان انمار عامله ز سبات

القطعة ۲۸ فی بحر المجتث فی تفاوت اوزان الفلزات

زهی زرخ تو ز طلعت بر ده چار … ربود چشم تو از جان بیقرار قرار
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات … به بحر مجتث این قطعه را یکی تکرار
ز روی جثه هفتاد و یک درم سیماب … چل و شش است زر ز زیر شصت هشت شمار
زهب صد است و سرب و نه آهن خیل … برنج و مس چل و پنجاه نقره پنجه و چار

القطعة ۲۹ فی بحر الرمل فی تفاوت اوزان الفلزات

ایکه شد خورشید رخسارت بخوبی رشک ماه … در پناه سایه زلف تو جهان را تکیه گاه
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات … خیز در بحر رمل این بیت بر خوان صبحگاه
زفلز مستوی الحجم را چون بر کشی … اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه
زر ملکن زیبق الم اسرب هن ارزیر حل … فضه بد آهن یکی مس و شبه هم صفر ماه
۱۰۰ ۷۱ ۵۹ ۳۸ … ۵۴ ۴۶ ۴۵ ۴۶

القطعة ۳۰ فی بحر الهزج المثمن السالم

زهی رویت بحسن بیخ گل و دهانت غنچه خندان … قدت سرو روان و خط ریحان باغ جان
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن … بدین بحر الهزج این قطعه خوش زین ورق خوان

کتف دوش دنه عضد بازو معده‌ایچ آن — زمجی و زمکی دنبه جرخ و شوا بریان

صبح تر کیش لنگلی عوج لنگلی بلا گوپیی — علیم عالم و علّام دانا و اشیا بر ثنان

سحاب و عارض و مزن و غمام ابر و ظل کولکه — حیا و وابل و دو سیمی و مدرار و مطر باران

ربیع اسم بهار آمد خریف اسم خزان آنگه — شتا و صیف بیلکی قیش و یاز مشتا قیشلق و تابستان

عدو خصم و دشمن دان خدار و خون ریختن — و ثاق و مکمل بند آمد حصیر و سجن چه زندان

الیک ترکی لطیف کامل طری تازه جنبد جنیده — خزی رسوا دنی ناکس جنده الغریب ایله بیابان

سغب غوث و طوبی دو جست ملاذ الغت اوزوی — یلک سعیان و دم عدسال لو وقع طیلان دگر جریان

کلف عشق و صلف لاف و زینه یا السین ناز — خوش خاشع فرج خائف قلق بی تاب و جبل پریشان

لقی ملقی بر ملیه کار و عبقری بتکو — سغب گرسنه ان کرسنه بیره خوفزده تر حیران

دقد میخ و صور ... [illegible] — اقط بیوده او طار و تیق بدر مقیق گریبان

حقد ... [illegible] — فرح شادی و سرور ... و فرح شادان

صغر خردی کبر بزرگی ... [illegible] — ذنب ذنب و لعب بازی طلب جستن خرب ویران

عقار ایچکی

عقار ایچکی و شعار جل القد بکا کریی — حنف میل و خفر شرم و صیاح بانگ و جیب اوقی

عرین و غیل و غاب و غیضه و ایک و اشری بیشه — زبر کفک و شنین تحط و مطایبت و جراب انبان

تنوفه تهمه و خیقا فلات و سبسب و بیدا — جی برود و بیابان دشت و لوب و جره تنگستان

غمامی چون عره لعره زکلا اشکت پشک و اماکور — چو ماران لزوم سینه بر اجلبند انگشتان

تبین گندیلیلی فلکست یم نخر لودی دهان باشد — صنان باد و فرکس لعل لخلخ آب بینی دان

القطعة ۳۱ فی بحر الرجز المثمن السالم

ای ماه روی مکتفی و دی دلبر شیرین دهان — خور رشید رو بان را الله ذکر لبت ورد زبان

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن — انیست القطیع رجز بر خوان چو بلبل بر زمان

طور جبل طود و علم کوه است و جار بار سبان — طام و عل آری جرب شهد است مجان رایگان

میزان ترازو و حبل بار و وقر خرواری بود — فلک و سفینه جاریه کشتی عزاجش بادبان

لوح و سکاک و جو هوا ... پر خالی ... — شامخ بلند و قله سر معراج و سلم نردبان

جسم جسد شخص و للل ... و جشمان و بدن — تن ذات هست کون بودن روح و نفس و جان جان

سنور و قط و ... و هرست گربه و کلب سگ — برغوث کیک و نمل و ذره مور چه عالم جهان

قلت کمی ... شرت لبری ملکیت ... — سکو دور ... جرت لو کلفت پری ... کمان

الدوغ گزان بالغ ... آنکل خوران ... — طائر پران قاطع برا ... روان ...

جمع و فریق و قوم و فرقه امت و معشر گروه — طافح ... شکوه ... راضی شادان

غی و ضلالت گمرهی بغض و عداوت دشمنی — تلق جهت قرآن ... تبیان بیان ...

القطعة ۳۲ فی بحر المضارع المثمن المکفوف

ای شیر کر ... دلت ... خانه ... سخت — جان در هوای لعل لو خوان لبت ...

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات — این بحر را مضارع دان ای سعید بخت

میزاب ناودان ... شجر درخت — چون ملتجی پناه و ملاک ... تخت

کل جمیع و قاطبه و جمله دان ... — ... و اصف ... و جزو ... بخت

فنجل ... و قند ... — دباکر و فرح ... و ... سخت

قنافذ ... حیز ... گرز — تغناع ... و اثاث ... رخت

خدع فریب ... و جمال زیب — زی لباس ... چون ... بخت

ماه شب چهارده بدر است و ... — هاله ... ماه تاب بخت

القطعة ۳۳ فی بحر الخفیف المسدس المحذوف

ای خطت رشک مشک تاتاری — ذوق بحر خفیف گر داری

فاعلاتن مفاعلن فعلن — گوی چون بلبلان گلزاری

شکر منت و صحو هشیاری — نصر و عون و مظاهرت یاری

مبرم و متقن و متین محکم — مظلم و داج و مدلهم تاری

دهل و وهی سست و عونی ... — ذل و ذلت هوان و هون خواری

ابتهال و ضراعت ... و ... — استکانت تضرع و زاری

قسم و حلف و یمین سوگند — ذمی و اهل ذمه زناری

یأس و حرمان قنوط نومیدی — ... تعطل بطاله بیکاری

قرد لیمی ... آبی — خزو ... حری سزاواری

ضرب ... — ترکیه ارماق و هندو ماری

القطعة ۳۴ فی بحر الهزج المثمن السالم

زهی دل برده از گل الی درویست بر غنای
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
وقوف و درس و شعر و علم و فقه و فهم رانای
عیار و مسکنت چون بوس و فقر و علا در استیج
تره ضغن و ضغینه اخنه و حقد و حقو کینه
الی نعمت ضرر رحمت بلا نعمه زحمت

شده دیوانه زنجیر زلفت عقل سودای
نخوان این قطعه در بحر هزج ای نور بینای
غماز و حلقه انبوهی حیله و دو حیله تنهای
خاتیم و مکاییل کیلها و مینا ولر بیبر ای
قیمه جاره نافه طاقت و قدرت توانای
کنا اکون غطا پوشش فصیحت و فضیح رسوای

القطعة ۳۵ فی بحر المضارع المثمن الاخرب المحذوف

ای مشک تور قحز در بر صیفه قحم
مفعول فاعلاتن مفعول فاعلن
از میل و شفره مخذی نشکره دال ذکر
خنزیر بو فرک ور جس نجس و هلاک عو
شکر است و فرح و حرکس و کین النرون
فصیر است خاپه عانه زهار است دایره نافی
حابوس دال سکاچه و ضغایت خوتنیده ال
منهاج و منهج و جدد و شدد راه راست

جنت از رخ و لبت دل بیمار گلشکر
بحر مضارع آمد این بحر پر گهر
لولا دانیت صدر شین و اسکافی کفشگر
تشخیص و نقش نقش رنشا چوله بنا سبر
جهل هستن جهلش و زیبه و اسیر
لغو و مغاک سینه و ما مر بار رس
جالق هم منه دو هتاک پرده در
وردو شرلعت و عطش عور را آب فور

زن خیلک و نخی مثک چو قرنه عصا لبید
خران لبد و مغشفه بچ هجو بیز چوق
مسواک بنجه منقل زدر است و مرکلبد

شن مشک کوشه بالش و صراح چیر گر
مسحاه بیل و مسحه ماله قلع بتر
بالندانی و خرزینه و اطار بزرگ

القطعة ۳۶ فی بحر المضارع المثمن المقصور

ای جان من زنا و کت جشمهٔ توگشته ریش
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات
عقرب چو کژدم است و جحرة ارض البرنیش
اعصار گرد باد چه نکباء کژ و شمال
صحیح تپ جه صداع و فواد کبد دهست
ظهر است پشت و بطن شکم قره پوستین
حانوت چون دکان شد و حلیتش انگیزه

بو وصل حلیت زبلای محم تو نیش
این بحر شد مضارع ساز شن بود خویش
جعبه چفر و وفض بود چون کیش
چند خوب هجو صبا بیس ریش
درد گرد دل و جگر و جرح و قرح ریش
الیه لغام دنبه شعر موی بغچه میش
بانشه عزی سر شیخ و شرط و دو بقی سیش

القطعة ۳۷ فی بحر الرمل المثمن المخذوف

ای نکو ورت صف زدگی بال حور منتظره
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن
شمع موم و زلف بهرامی نالسره جید سره

ها بحجو انجم بسته گرد ماه تابان دایره
هست این بحر رمل خوش خال بطلوب حنجره
شادان خشف و غزال است و رشا آهو بره

اقتبه تو از رکند سوی مجبل ادس و بیرح کی دیو
سینه و فا و لیفن ایم ای بریست و زوال
علو بالا سفل پست ذیل دامن آهنگ

قلیتان فاتیه است و کلو بسوا انبر و نشا راده
خیزلول انهله عجیب نودر دبیش و شهره
حذم بنیان و اساس اصل است و شرفه کنگره

القطعة ۳۸ فی بحر المضارع المثمن المقصور

ای بره عمر از رخ رو ری لو مشعله
مفعول مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات
خارج برون حمن نیخ و زحلوفه چلیه
دالوغه هندوانه و بطیخ خربزه
قنفذ چه خارپشت و سلحفات سنگ پشت
جنبه چکاد و مفرق فرق و دماغ مغز
طلق و مخاض درد زه و حبل ستن حمل
وضع آن بچه که آخر اش لو ر علوق
مطبوخ بیخته مغز کفگیر و فود نوش
منطاریه دلق کهن منسا عصا

حرکیست تا بوری تو گو و دو مقابله
بحر مضارع است بخوان خوش بغلغله
داخل در ون طبق و ضوضات مشغله
چون لعل کاک و قرکلیچه لبا فلا
ضب سوسمار و ضفدع چغز و دلو دله
ام الدماغ جای وی و جمجمه کله
اذره عزو شری جذری نفطه آبله
نبین آنکه بازگو نه بیاید بقابله
النقبه رنگ بایه طنجیر پاتیله
مرطوک کلیم بود اربعین چله

مسطر است و زبر ورقه خطو سفره کتاب
منجاب انبره باشد و منقار است
معیار چه ترازوی رشته جمعود

تفتیش و بحث کافتن و فحص و مسئله
منتقب متر شکه بود دام فرح
شاهین و فلس و کفه باشد بیل و تله

القطعة ۳۹ فی بحر المجتث المثمن المخبون المحذوف

زلو رعاص تو شمع شمس راست ضیا
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن
اریکه تخت دانا بار دان جو طرف و وعا
نقیر آب گوالنه دال و ازرق حساق
غدیر آب گوایه بریشه و قطره پل
حباب کوپله باشد قراح آب معین
سنان و سنگ قبال و لغای سنگ تنگ
نفق چه باشنه سنگست و سنگ گل بجیل
عظیم شیره و ما عون زکو تو وحیث ببورت
نقیر بادو ملاطه است گل میان دو خشت

زناب ضرسی میو دو گکهر یکتا
بیحر مجتث این نظم خوان فصیح و سا
جری دلیر و مرضی خستگی عرض کالا
تهم عنوق کهم و بینش حضانه دال دریا
عمیق ژرف بود و نهر جوی و لؤلؤ عطا
لقوص رالکد ور لقمه طالس جور
رخام سنگ تنو نبله سنگ سختیا
که سنگ سرخ و طا فوز انبع است دریا
سیاح کا هگل است و صعود بر بالا
اما م جه زره راز وزادان بنا

موزیق بانگ حمار و خوار بانگ بقر — صهیل بانگ فرس صلصله‌ست بانگ درا
نعیب بانگ کلاغ و طنین بانگ مگس — نباح بانگ سگ و بانگ گربه چیست عوا
هدیر بانگ کبوتر صریر بانگ قلم — ضباح بانگ روبه وعوعه‌ست بانگ اوا

القطعة ۴۰ فی بحر المتقارب المثمن المحذوف

زهی طبع لقد رحج در گهر — گرت هست زین بحر موزون خبر
فعولن فعولن فعولن فعل — تو این بحر دلکش تقارب شمر
وجیز و ملخص بود مختصر — سوی جز بغم آری الا مگر
کاتین دکان کابه دکاکه — وکیئه بمعنی کم اندر خبر

القطعة ۴۱ فی بحر الخفیف المسدس المحذوف

مجمع حسن و ناز و شیوه نژاد — رشک جانان عالم ایجاد
فاعلاتن مفاعلن فعلن — کن به بحر خفیف دل را شاد
نوعهای لغت ز من بشنو — اولا اصل است همچو عماد
بیش مولی حرصنف وطاجن — باز تشتیخین تلجن ای استاد

وز معرب

وز معرب شناس صنج و دق — یلمق و قفش و بیرنج ست بیاد
وز معجم تخی و کسوت و فرق — عدل و بعض و وداج و استعداد
نبل و نشف و ذفر و دلعیث و نای — قرا و خلن بیع خفیه از اضداد
مشترک جاریه‌ست و عین و رجا — مترادف جنان و قلب و فؤاد
مختلف در میان عرب و عجم — جزر و جوز و طاس و طست افتاد
عسل و بر در احقیقت دان — ای وفر اجاز دان چو کراد

القطعة ۴۲ فی بحر الخفیف المسدس المحذوف

ای قدت سرو و گل رخ رعنا — گل زروی لقد در عرق ز حیا
فاعلاتن مفاعلن فعلن — وزن بحر خفیف خوان این را
فرفخ و رجله البقلة الحمقاء — خرفه دان فرد و منفرو تنها
معمعان است و دفاء حر گرما — زمهریر است و برد و قر سرما
دود گل دان و هند باکا سنی — ارج و طیب و عبق بو با
لغم و خشن چارپا و سبع — دو حبانه دشت و دار [illegible]

عنجر است و درگ جور حق زرین — مثل و کفو است و شبه و ند همتا
ناس و انس و اناس آدمیان — پدر و مادر و آدم و حوا
خش چه کاه و سعتر آویشن — خلبه شملید است را فی کلماء
مور درا آش و تربه را جاص — می‌نویسند دوخ را خلفا
قنو بیر است و طلع بار نیب — نونچ عوره شکوفه خرما

القطعة ۴۳ فی بحر الرمل المثمن المحذوف

یاقوت از شمع جمالت نور خشنم باصره — خوبرویان جهان گردند گرد دائره
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن — خیز در بحر رمل بر خوان بصوت حنجره
هست منظر روی و مرآت و سجنجل آینه — هست عیسی ابنک و موسی دان حلاق استره
عیر و ناهق نر خر است اما اتان ماده خر است — عجل گوساله و لیکن جحش و تولب خر کره
چون الاکاف و ولیه بردعه پالان خر — مقود افسار است و مخلاة علیقه توبره

[illegible] — فی تاریخ ۲۶ ماه ذی الحجه ۱۳۵۳ یوم دو شنبه

شکر الحمد لله والمنه که این کتاب نصاب الثانی یوم ۲ شنبه
فی ۲۶ ماه ذی الحجه فی تاریخ ۱۳۵۳ با نهایت التعجیل بدست
حقیر فقیر خاکپای طالبان العلم [illegible] بیک مقدار ۱۴ ۱۳ ۱۰۴ ۸
ولد ۱۲ ۲۱۱۲۸۱۰۴۱ طایفه [illegible] مردم افغان
کن غرض نوشتم با عمر کم امید دراز شاید که حقیر الدعا
خیر یاد شی فرمائید خط من گو دید زشت سیاه احرف
از این کاغذ که من کردم سیاه [illegible] گر خطای رفته باشد
در گذرید [illegible] عتاب [illegible]
الکتاب بعون الملک الوهاب
سنه ۱۳۵۳

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وعلى آله واصحابه اجمعين يا الله اما بعد بدان وآگاه باش که

الحديث ١ قال النبي صلى الله عليه وسلم من قرأ وحفظ اربعين حديثا من امتي سماه الله تعالى في السماء وليا وفي الارض فقيها ويحشر الله يوم القيامة مع الصالحين الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون

الحديث ٢ قال النبي صلى الله عليه وسلم الصلوة عماد الدين فمن اقامها فقد اقام الدين ومن تركها فقد هدم الدين

الحديث ٣ قال النبي صلى الله عليه وسلم ومن ترك الصلوة عامدا بقي في النار ثمانين حقبة

والحقبة

والحقبة ثمانين ساعة والساعة ثمانين يوم واليوم ثمانين شهرا والشهر ثمانين سنة من الدنيا

الحديث ٤ قال النبي صلى الله عليه وسلم من ترك صلوة الفجر تبرا منه الايمان

الحديث ٥ قال النبي صلى الله عليه وسلم من ترك صلوة الظهر تبرا منه الانبياء والمرسلين

الحديث ٦ قال النبي صلى الله عليه وسلم من ترك صلوة العصر تبرا منه الملائكة المقربين

الحديث ٧ قال النبي صلى الله عليه وسلم من ترك صلوة المغرب تبرا منه القرآن

الحديث ٨ قال النبي صلى الله عليه وسلم من ترك صلوة العشاء تبرا منه الرحمن

الحديث ٩ قال النبي صلى الله عليه وسلم من صلى صلوة الفجر بجماعة فكانما حج مع آدم عليه السلام عشرين حجة

الحديث ١٠ قال النبي صلى الله عليه وسلم من صلى صلوة الظهر مع الجماعة فكانما حج مع ابراهيم عليه السلام اربعين حجة

الحديث ١١ قال النبي صلى الله عليه وسلم من صلى صلوة العصر مع الجماعة فكانما حج مع عيسى عليه السلام ستين حجة

الحديث ١٢ قال النبي صلى الله عليه وسلم من صلى صلوة المغرب مع الجماعة فكانما حج مع موسى عليه السلام ثمانين حجة

الحديث ١٣ قال النبي صلى الله عليه وسلم من صلى صلوة العشاء مع الجماعة فكانما حج مع محمد مصطفى صلى الله عليه وسلم مائة حجة

الحديث ١٤ قال النبي صلى الله عليه وسلم من لم يصل صلوة الفجر لم يكن في رزقه بركة

الحديث ١٥ قال النبي صلى الله عليه وسلم

من لم يصل صلوة الظهر لم يكن في وجهه النور

الحديث ١٦ قال النبي صلى الله عليه وسلم من لم يصل صلوة العصر لم يكن في اعضائه قوة

الحديث ١٧ قال النبي صلى الله عليه وسلم من لم يصل صلوة المغرب لم يكن في طعامه لذة

الحديث ١٨ قال النبي صلى الله عليه وسلم من لم يصل صلوة العشاء لم يكن من المرسلين في الدنيا والآخرة

الحديث ١٩ قال النبي صلى الله عليه وسلم عجلوا بالتوبة قبل الموت وعجلوا بالصلوة قبل الفوت وعجلوا بالصدقة قبل نزول البلاء

الحديث ٢٠ قال النبي صلى الله عليه وسلم اول ما يحاسب من العبد يوم القيامة بعد التوحيد من الصلوة

الحديث ٢١ قال النبي صلى الله عليه وسلم من اعان لتعلم او متعلما شيأ ولو كان بقلم مكسور فكانما بنى الكعبة سبعين مرة

الحديث ٢٢ قال النبي صلى الله عليه وسلم من انفق درهما على طالب العلم فكانما انفق مثل جبل احد ذهبا احمر في سبيل الله

الحديث ٢٣ قال النبي صلى الله عليه وسلم من صلى صلوة الخمس مع الجماعة اربعين يوما ولم يفوت منه ركعة كتب الله له براتين براءة من النار وبراءة من النفاق يوم القيامة

الحديث ٢٤ قال النبي صلى الله عليه وسلم من صلى صلوة الفجر ثم جلس حتى تطلع الشمس اعطاه الله له في الفردوس قصرا من ذهب

الحديث ٢٥ قال النبي صلى الله عليه وسلم الصلوة الخمس كمثل نهر جار

على باب

على باب احدكم يغسل كل يوم خمس مرة هل يبقى منه وسخ

الحديث ٢٦ قال النبي صلى الله عليه وسلم لكن الذي الصلوة الخمس يغسل الذنوب جميعا

الحديث ٢٧ قال النبي صلى الله عليه وسلم من حفظ الصلوة الخمس بقيامها وركوعها وسجودها ويعرفون حقها حرم الله جسده على النار

الحديث ٢٨ قال النبي صلى الله عليه وسلم من تكلم بكلام الدنيا عند الاذان ثلج لسانه عند الموت

الحديث ٢٩ قال النبي صلى الله عليه وسلم المؤمن في المسجد كسمك في الماء والمنافق في المسجد كالطير في القفص

الحديث ٣٠ قال النبي صلى الله عليه وسلم من فرح قلب المؤمن خلق الله ملكا عظيما في صورة الطير له الف بدن وفي كل بدن الف راس وفي كل راس الف وجه وفي كل وجه الف فم وفي كل فم الف لسان وفي كل لسان الف لغة يسبحون له ويستغفرون له الى يوم القيامة

الحديث ٣١ قال النبي صلى الله عليه وسلم الدنيا دار الغرور والآخرة دار السرور

الحديث ٣٢ قال النبي صلى الله عليه وسلم الدنيا سجن المؤمنين وجنة الكافرين والمنافقين

الحديث ٣٣ قال النبي صلى الله عليه وسلم من منع الزكوة فهو ملعون

الحديث ٣٤ قال النبي صلى الله عليه وسلم طلب العلم فريضة على كل مسلم ومسلمة

الحديث ٣٥ قال النبي صلى الله عليه وسلم ستة لفي يدخل الجنة قبل الشفاعة الاول امير العادل

وسہ شاب ثابت عالم العامل وسہ غنی الشاکر وسہ فقیر صابر وسہ

شاب ثابت فی امرنت محصنة الحدیث ۳۶ قال النبی صلعم من جلس عند من کون

العلم احب الی الله من سنا الف درهم الحدیث ۳۷ قال النبی صلعم من زار قبری فی

بعد مماتی فکانما زارنی فی حیاتی الحدیث ۳۸ قال النبی صلعم من بال علی القبلة

او ظهره فقد بال علی اقبره الحدیث ۳۹ قال النبی صلعم تارک الصلوٰة ملعون

فی التوراة والانجیل والزبور والفرقان العظیم الحدیث ۴۰ قال النبی

انی اخاف من عذاب القبر ومن القیامة ومن سکرات الموت الحدیث ۴۱

قال النبی صلعم من مشی ذکره علی الارض فکانما ذنبه مع امته ستر ۷۰ سن

الحدیث ۴۲ قال النبی صلعم من اعطاء لقمة واحدة من بطن جائع افضل

الف رکعة نفل تمت الکتاب بعون الملک الوهاب فی یوم ۲ شنبه ۲۸

ماه ذالحجه فی تاریخ سنه ۱۳۵۳ بقلم حقیر خاک پای لبان ذره بیمقدار ۴۲۳۱۴

[illegible]

و له ایضا غزل

[illegible]

و له ایضا

[illegible]

و له ایضا غزل

[illegible]

وله ايضا

وله ايضا

وله ايضا

و له ایضاً

صفت ... فضائل و نموس عالم

...

رحلتنده ازین دار فنادن آخره فنا آخر فنا

شاه صالح مصطفی سرخیل جمله انبیا

اهل الله و اصحاب ... زین دار پر خوف و خطر

رخت بست زین دار فنادن آخره فنا آخر فنا

رفتند ان جان برد آخر فنا آخر فنت

...

ایمان و عقید ... آخر فنا آخر فنا

...

ستون اسلام ... عالم ...

...

و له ایضاً غزل

...

نفس و هوا را ... این ره ...

دریا و حق آرام کن آخر فنا آخر فنا

...

و له ایضاً

...

فلک ... برنام محل

زجام عشق خورده جام [illegible] محمد

[illegible] محمد

[illegible] محمد

حسن [illegible] نقش ملت نام محمد

[illegible]

[illegible]

تا آن طوطی شکرشکن از بوستان برفت

[illegible] بوستان برفت

[illegible] روزگار

[illegible] جان برفت

[illegible] جهان برفت

رفت و داغ او بر دل و جان ما [illegible]

آمد خزان و بلبل از این بوستان برفت

[illegible] گردش آمد

[illegible] فغان برفت

[illegible] خزان برفت

[illegible] وفا

[illegible] آستان برفت

احباب مصطفی همه گشتند در فغان

والله که آفتاب جهان از جهان برفت

هر گه دل که بود در حرم او گشت غرق خون

[illegible] عیان برفت

بگریید ای مسلمانان بگریید

درین ماتم دل عالم ز جا رفت

[illegible]

بگریید ای مسلمانان بگریید

درین ماتم دل عالم ز جا رفت

[illegible]

بگریید ای مسلمانان بگریید

درین ماتم دل عالم ز جا رفت

فلک را دل [illegible]

بگریید ای مسلمانان بگریید

که از جمع صحابه مصطفی رفت

درین ماتم دل عالم ز جا رفت

[illegible] یا حبیبی

[illegible] جانم یا حبیبی

[illegible] یا حبیبی

[illegible] جانم یا حبیبی

[illegible] یا حبیبی

[illegible] جانم یا حبیبی

[illegible] یا حبیبی

[illegible] بجانم یا حبیبی

بر [illegible] که من افتادم از پا

[illegible] بجانم یا حبیبی

که هجرت [illegible] جانم یا حبیبی



بدیع

کتاب نصرالله

کتاب نصرالله

بیچاره دل بنا شد جای تدبیر
لیک تیغ غمزه دلدار تیر آن کند عشق
خانه‌های عاشقان را کرده یغمای زمان
خانمان مفلسان بر باد از دولت فراق
شهر از غم و درد و جدائی
دل را الو بیخود میلان کند عشق
گر بگیرد ای دل مجروح عالم را تمام
در جهان بیدل بنا بنیاد شد از دولت فراق
حسن در عشق او [illegible] سلطان کند عشق
بود روز [illegible] الله الصمد
ای مسلمانان فراق ورد او از دولت فراق
بر کشد آمد [illegible] دارم ز خون تا مراد
آتش [illegible] افتاد از دولت فراق
تخت ای لشکر نمودن اعتقاد از دولت فراق
بر طرف تیغ جدائی را گرفته پیران
دل لب [illegible] از دولت فراق

چشم عبرت بگرفته صبر و تحمل کن حسن
کنگره طاق بلند افتاد از دولت فراق

[illegible]
بر دلم [illegible] آخر [illegible] زن
مگر حیله‌ای زن [illegible]
[illegible]

اسمعیل یادگار [illegible] قادر
[illegible] ۱۰ / ۱ / ۱۳۰۵

